

بقية الله بعد فراقه بقية الله
له... در فراق بقية الله... در فراق
بقية الله بقية الله بقية الله بقية
بقية الله بقية الله بقية الله بقية الله

... در فراق بقية الله

محبوبم، روزی که
تو را یافتم و مبهوت عشق تو گشتم
و تو را مرهم زخم هایم قرار دادی
آن روز را روز فرشته نامیدم.

سمیه کاظمیان



... در فراق
بقية الله

... در فراق
بقية الله

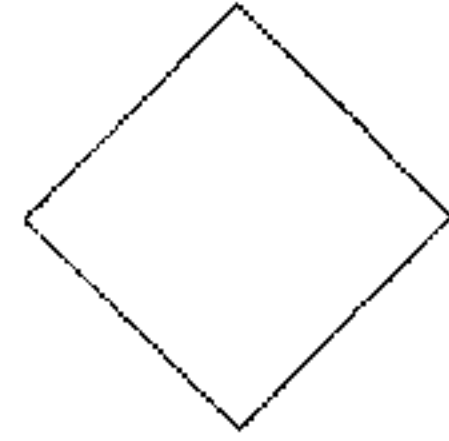
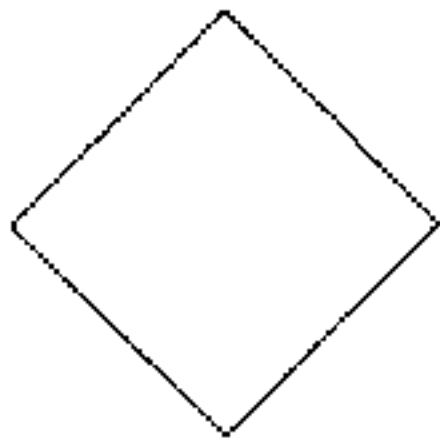
محبوبم! روزی که
تو را یافتم و مبهوت عشق تو گشتم
و تو را مرهم زخم هایم قرار دادی
آن روز را روز فرشته نامیدم.

بیتنام خفا

در فراق یقیّة الله



.....



در فراق بقية الله

سمیه کاظمیان

کاظمیان، سمیه -

در فراق بقیة الله (عج): / سمیه کاظمیان - قم: نشر آزادگرافیک، ۱۳۸۳.

ص ۱۱۲. ISBN 964 - 5718-32-5: ۸۵۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - نثر ادبی. ۲. مهدویت. الف. عنوان.

ب. عنوان: گفت و گوی ادبی با امام دوازدهم.

۲۹۷/۹۵۹

BP ۵۱/ق ۸۱۳

م ۸۳-۹۶۲۸

کتابخانه ملی ایران



در فراق بقیة الله

مؤلف: سمیه کاظمیان

ناشر: آزادگرافیک

ناشر همکار: فراگفت

ویراسته‌ی / کاظم مطلق

طراحی جلد / محسن زمانی

حروفچینی و صفحه آرایی / نحوی (فراگفت)

نوبت چاپ / اول، بهار ۱۳۸۳

تیراژ / ۳۰۰۰ جلد

طراحی پشت جلد (تصویر امام) / زهرا حسینی

شابک: ۹۶۴-۵۷۱۸-۳۲-۵ ISBN : 964-5718-32-5

قیمت: ۸۵۰ تومان

مراکز پخش:

قم، خیابان سمیه، پلاک ۱۰. □ تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۶۹۷۰ و ۰۹۱۲۳۵۱۹۲۴۵

کرمان □ تلفن: ۰۲۴۵۸۱۴۴-۰۳۴۱ ● اهواز □ تلفن: ۰۶۱۱-۳۳۴۶۰۷۷

چاپ محفوظ است

..... تقدیم به

یاس سپید که در چشمانش
برق سخاوت علیست
و سیمایش شبیه رضااست
و جوانمردی‌اش همچون
ابوالفضل. او کسی نیست
مگر پسر فاطمه (س)، مهدی
صاحب زمان (عج)! بنقسی
أنت مولای!

..... و تقدیم به

گل‌های آل محمد (ص)
و چهره معصوم (ع)
و ابوالفضل العباس (ع)

فهرست

۱۳	۴	در فراق بقیة الله!
۱۵	۴	آشنایی
۲۱	۴	امید به ظهور
۲۵	۴	تشنه‌ی دیدار
۳۱	۴	سخنی با تو
۴۱	۴	گناه را بزدایید
۴۵	۴	مگذارید عشق...
۴۹	۴	چرا ریا؟
۵۲	۴	طلب هدایت
۵۵	۴	دیوان دل به عشق
۵۹	۴	روایت
۶۵	۴	نامه‌هایی به امام (عج)
۷۵	۴	نیمه‌ی پنهان
۷۹	۴	بی‌قراری
۸۳	۴	سلطان قلب من
۸۷	۴	چشم به راه

۱۰..... در فراق بقیة اللہ

- | | | |
|----------|---|---------------------|
| ۹۱..... | ☞ | ☐ نیایش |
| ۹۷..... | ☞ | ☐ تولدت را... |
| ۱۰۱..... | ☞ | ☐ همدم |
| ۱۰۵..... | ☞ | ☐ گفته های ائمه (ع) |

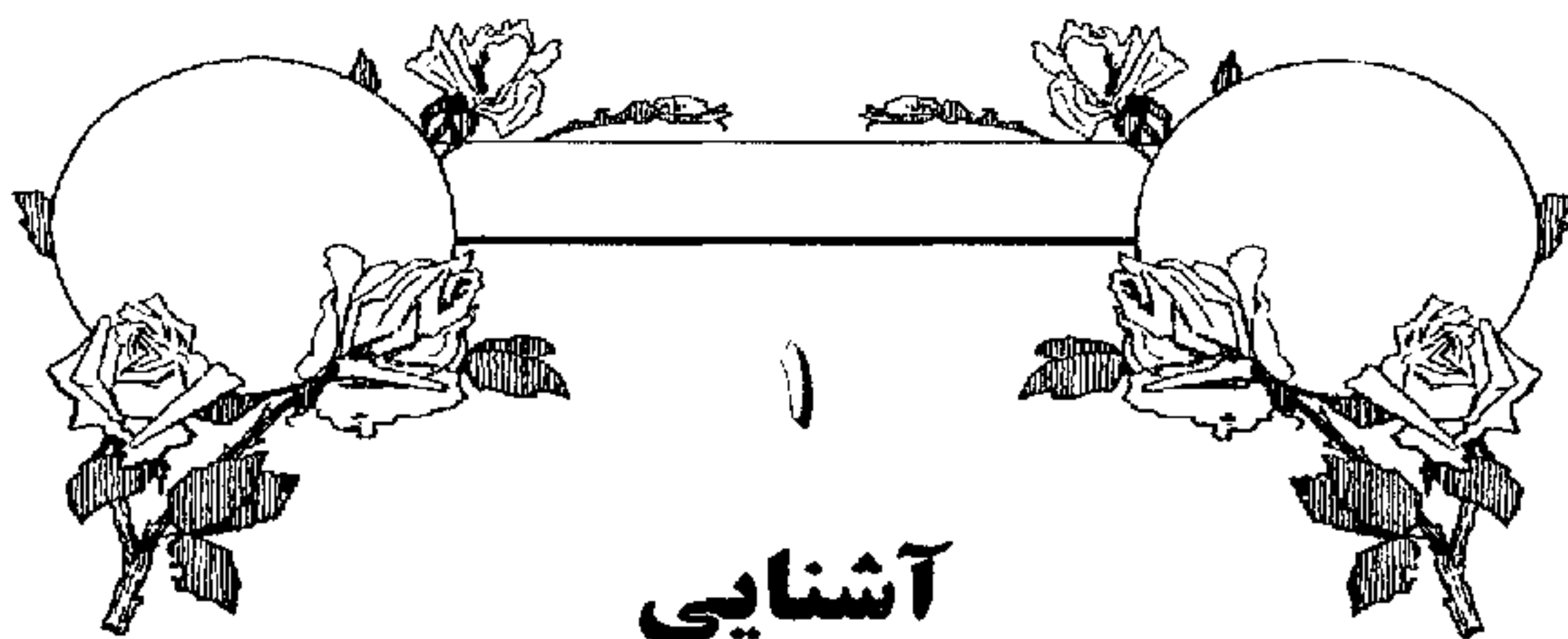
تاکنون کتاب‌های زیادی در خصوص حضرت بقیة‌الله، مهدی موعود(عج) به رشته‌ی تحریر درآمده است؛ اما این کتاب‌ها بیشتر از بُعد عقیدتی و علمی موضوع را دنبال کرده‌اند.

از آن جا که حضرت مهدی(عج) به لحاظ انتظاری که برای ظهورش در قلب یکایک شیعیان راستین وجود دارد، علقه‌یی بسیار عاطفی را ایجاد می‌کند که در هوای ارتباطی نزدیک و صمیمی شکل یافته است؛ لذا پرداختن به موضوع ظهور و انتظارِ ظهور آن وجودگرامی در قالب ادبی تأثیری شگرف در بازسازی روحیه‌ی انتظار و حضور قلب برای درک آن نعمت عظمای الهی دارد.

با این دیدگاه، باید کار نویسندگی توانا و خلاق، خانم سمیه کاظمیان را به دیده‌ی تحسین نگریست و این نوشته‌ی بدیع، جذاب و عاطفی را که از دل برآمده و لاجرم بر دل می‌نشیند، به فال نیک گرفت و بسیار خواند و از آن لذت برد و به دوستان و آشنایان معرفی کرد؛ تا آنان نیز از این متن

شیوا کمال استفاده را ببرند، چشم‌ها را بشویند و وجود آن امام همام و ظهورش را به گونه‌ی دیگری نیز لمس نمایند. بی‌شک با مطالعه‌ی این کتاب می‌توانیم برای لحظاتی امام (عج) را در مقابل خود حاضر ببینیم و ظهورش را در قلب خود احساس کنیم.

امیدواریم در آینده از اثر طبع شیوای این نویسنده متعهد و هنرمند، شاهد آثار ارزشمند دیگری باشیم.



پای... ... يوسف زهرا، مهدی فاطمه!

وقتی به عرصه‌ی خاک پا نهادم، کم‌کم با کمک خدا و پدر و مادرم رشد نمودم. پنج ساله بودم که مادرم تو را به من شناساند؛ هر چند که در سنین پایین هم تو را می‌شناختم، اما نه این‌گونه.

امام من!

وقتی خود را شناختم، احساس کردم می‌توانم تو را هم بشناسم، پس به دنبالت گشتم. بگذار بگویم چه قدر از دوری تو زجر کشیدم تا تو را در وجود خویش یافتم!

سید من!

اوایل فکر می‌کردم که تو را در شهرها باید بجویم و به هر جا که سفر

می کردم، به دنبال نشانی از تو بودم. بعد از آن به خود می گفتم، کاش
عکسی از تو داشتم، آن را چاپ و بین مردم پخش می کردم تا تو را هر کجا
دیدند، به من خبر دهند! ولی افسوس! حتا عکسی از تو در میان نبود. از
خود می پرسیدم: پس امام من چه گونه زندگی می کند؟

مولایم!

چه قدر سخت است در میان انسان ها باشی، ولی تو را نشناستند!
نمی دانم از این غربت چه قدر زجر می کشی؟ آه که غربت در جمع دوستان
چه زهر کشنده یی ست!

آقای من!

کاش ردی از تو داشتم، یا نام و نشانی از کلبه ی با صفایت! اما افسوس
که همیشه باید در حسرت این خواسته بمانم!

مهدی من!

بگذار بی تابی ام را نسبت به تو بیان کنم، هر چند می دانم تو خود بهتر از
من می دانی؛ ولی می نویسم تا گواهی دل غم دیده ی من باشد.

یوسف فاطمه!

در فراق چون گلی پژمرده، ولی امیدوار بودم. از دوری ات خانه ی دل و
جانم از هم پاشیده بود و در تنهایی خود فکر و ذکر به تو می سپردم و جان
و دل را با احساسی گرم به سوی تو روانه می کردم.

آقای من!

آن قدر به تو مشغول گشتم که نفس بر من خنديد و نهیب زد: تو
دیوانه ای! در فراق کسی که ندیده ای، اشک می ریزی!

با این حرفِ نَفْس، سیلِ اشک بر گونه‌هایم سرازیر شد و آن قدر گریستم تا خواب مرا در ربود. در عالمِ رؤیا تو را دیدم، صورتت زیبا بود! باور نداشتم! زیبایی فوق تصور بشری! مولایم! بسیار زیبا و مهربان می نمودی! خوشحال بودم که تو را دیدم! با اطمینان کامل به تو جان و دل سپردم و به خود گفتم، روزی برمی گردی و دیدگانم در عالم واقع تو را زیارت می کند!

یوسف زهرا!

از دیگران می شنیدم که تو در غیبت کبرایی، اما نمی دانستم غیبت کبرا چیست. تا اینکه معلمِ دلسوز و عاشقم به من آموخت زمانی هست که تو می توانی در این زمان ظهور کنی. می گفتند این غیبت طولانی ست و من ناراحت بودم و مدام چشمانم را به آسمان خیره می کردم! گوشم را برای شنیدن صدای تو آماده کرده بودم، چون می گفتند وقتی که می آیی، صدای الله اکبرت بلند می شود، طوری که همه دنیا آن را می شنوند.

آقای من! امام زمان!

انتظار واقعاً سخت است و می دانم تو مرا بیشتر درک می کنی، چون خود در انتظاری.

سید من!

همیشه در آرزوی بودن با تو و لمس کردن خاک پای تو بودم، ولی افسوس و صد افسوس...!

مولایم!

از روحانی‌یی شنیدم که تو با کسانی رفت و آمد می کنی و محشوری، که قلبشان مملوّ از پاکی و صداقت است. با خود اندیشیدم که چه گونه این

قلب پاک را به اسارت خویش در آورم، تا اینکه دانستم قرآن این قلب پاک را برای پیروانش به ارمغان می آورد.

تصمیم گرفتم برای پیدا کردن تو و بودن با تو هر کاری انجام دهم و سختی‌ها را تحمل کنم. آری، شب‌ها با چشمانی گریان به خواب می رفتم و روزها با بی قراری ساعت‌ها را سپری می کردم. به یاد دارم روزی از دوری تو آن قدر بی تابی نمودم که بیهوش بر زمین افتادم و بعد از ثانیه‌یی از بوی عطر ت بیدار شدم، اما وقتی چشم گشودم، تو را ندیدم، اما احساس کردم و بوییدم!

نور چشمم!

از دوری تو اگر صدها و هزاران برگ بنویسم، باز هم کم گفته‌ام!

پسر فاطمه!

به یاد دارم که برایت نامه‌ها نوشتم و در پاکت گذاشتم، ولی روی پاکت آدرسی را ذکر نکردم، فقط بر آن نوشتم: **گمشده‌ام را پیدا کنید!**

نور خدا!

وقتی به سن نوجوانی رسیدم، خیلی چیزها در مورد تو می خواندم و می شنیدم. اشتیاق زیادی داشتم تا از تو بیشتر بدانم؛ چون تو خود خوب می دانی عاشقی که به دنبال معشوق است، آن قدر می گردد که نامی از او بشنود و خوشحال گردد. من نیز این گونه با بردن نامت شاد می گشتم و احساس آرامش می کردم!

مونس جان!

من تو را در مقام برادری دیدم؛ برادری که نه به دنیا آمدنش را دیده

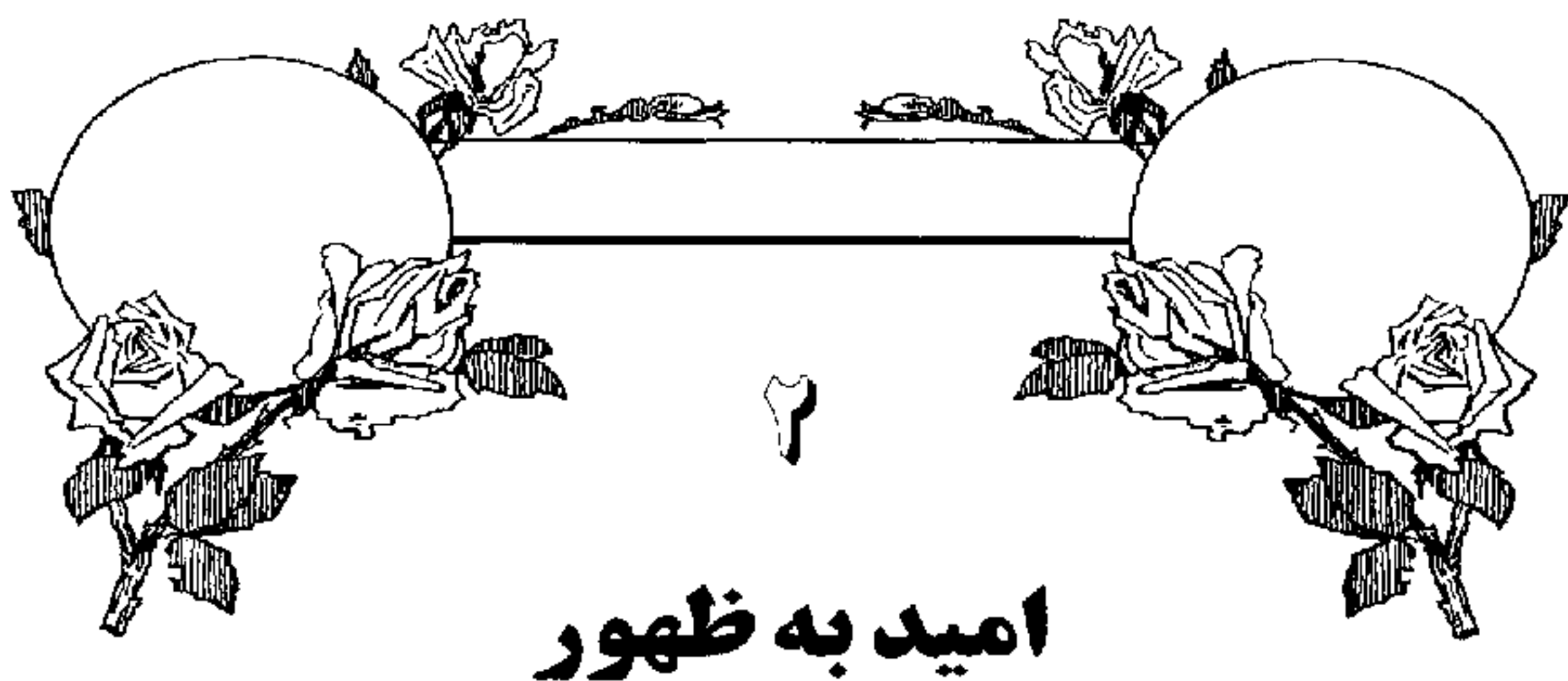
بودم و نه مراحل رشدش را. نَفْسُ به من گفت: چه خواهرِ بی‌لیاقتی که تاکنون برادرش را ندیده است! با این حرفِ نَفْسُ، سیلِ اشک از چشمانم جاری گشت و بیشتر در فِراقِ سوختم! ولی هیچ‌گاه تسلیم نَفْسِ نگشتم و از خدا خواستم تا مرا دریابد!

یوسف زهرا!

آن قدر برایت نامه نوشته‌ام که نمی‌دانم آنها را کجا بگذارم و به چه کسی بدهم تا برای تو بیاورد؟ تو که از ما یادی نمی‌کنی! مهدی جان! هر چند لیاقت ندارم، ولی آرزوی هر خواهری ست که برادرش را ببیند!

امام من!

گرچه زندگی سخت است، ولی با بودن در کنار تو می‌توان سختی‌ها را تحمل کرد و به آینده اندیشید که وقتی تو می‌آیی، دنیا دگرگون می‌گردد.



... ولایم!

شنیده‌ام خواندنِ دعای ندبه، صلوات برای امر ظهور، زیارت آل یاسین، دعای معرفت و دعای غریق، انسان را به تو نزدیک می‌کند. دعای غریق چنین است: **یا الله یا رحمان یا رحیم یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ.**

مهدی زهرا!

بگذار بگویم که اهل دنیا در نبودِ تو چه کارها می‌کنند و سرنوشت بی‌حضورِ تو چه گونه بدون حساب و کتاب عمل می‌نماید! باید گفت دنیا بی‌تو از جهنم پست‌تر است، حتّا برای آنانی که دم از خوشبختی می‌زنند!

مهدی جان!

چشم‌ها به من می‌گویند: دیگر انتظار بس است، شاید روزی ما از بین برویم و جمالِ مولایمان را نبینیم! قلب می‌گوید: شاید روزی از کار بیفتم و عشقِ سرورمان را درک نکنم! دل می‌گوید: شاید روزی پرپر گردم و از آمدنِ معشوق باخبر نشوم! دست می‌گوید: شاید روزی بریده گردم و دستانِ آقایم را لمس نکنم! پا می‌گوید: شاید روزی از کار بیفتم و نتوانم در رکابِ مولایم باشم! ولی تنها چیزی که آنها را نگهداشته، امید نزدیکی ظهورِ توست.

محبوبم!

خسته‌ام از زندگی‌یی که باید بدون عاشق، بدون محبوب، بدون برادر روزگار را سپری کنم! آخر سال‌هاست که انتظارت را می‌کشم!

مولای من!

حضورِ تو در خانه‌ی دلم باعث شده که قلبم آرام گیرد و امیدی برای تپیدن داشته باشد. کاش پرستو بودم و بر پام خانه‌ی تو پرواز می‌نمودم! کاش پروانه بودم و بر گرد تو می‌گردیدم! کاش قاصدک بودم و به سوی تو بال می‌گشودم و خبر ظهورِ تو را از زبان خودت می‌شنیدم! کاش ابری بودم و سایبانی برای وجودِ خسته‌ات! ولی افسوس که انسان خاکی‌یی بیش نیستم تا به آستان خانه‌ات گام نهم!

سرورم!

عشق پیوند دو قلب است در یک آشیان که با یک هدف زندگی و مرگ را آغاز می‌کنند. مهربانم! من دل‌باخته‌ی مهرِ توأم و ره به سویی دارم که تو

می خواهی؛ چون راه تو، مقصدش نور خداست و مهر تو، عطوفتی از دریای محبت آن یکتاست و قلب رثوفت، هدیه یی از اقیانوس بی کران رحمت الهی ست. تو با مهرت شمع عشق الهی را در دلم روشن کردی و من هر روز همچون پروانه یی به دورش می گردم و می سوزم!

معشوقم!

نفس چشم هایم را مسخره می کند و می گوید: دل، قلب و احساس توانستند خود را به محبوب برسانند، اما تو چه؟ تو تنها کاری که می توانی انجام دهی، گریستن است؛ چون لیاقت دیدن نداری.

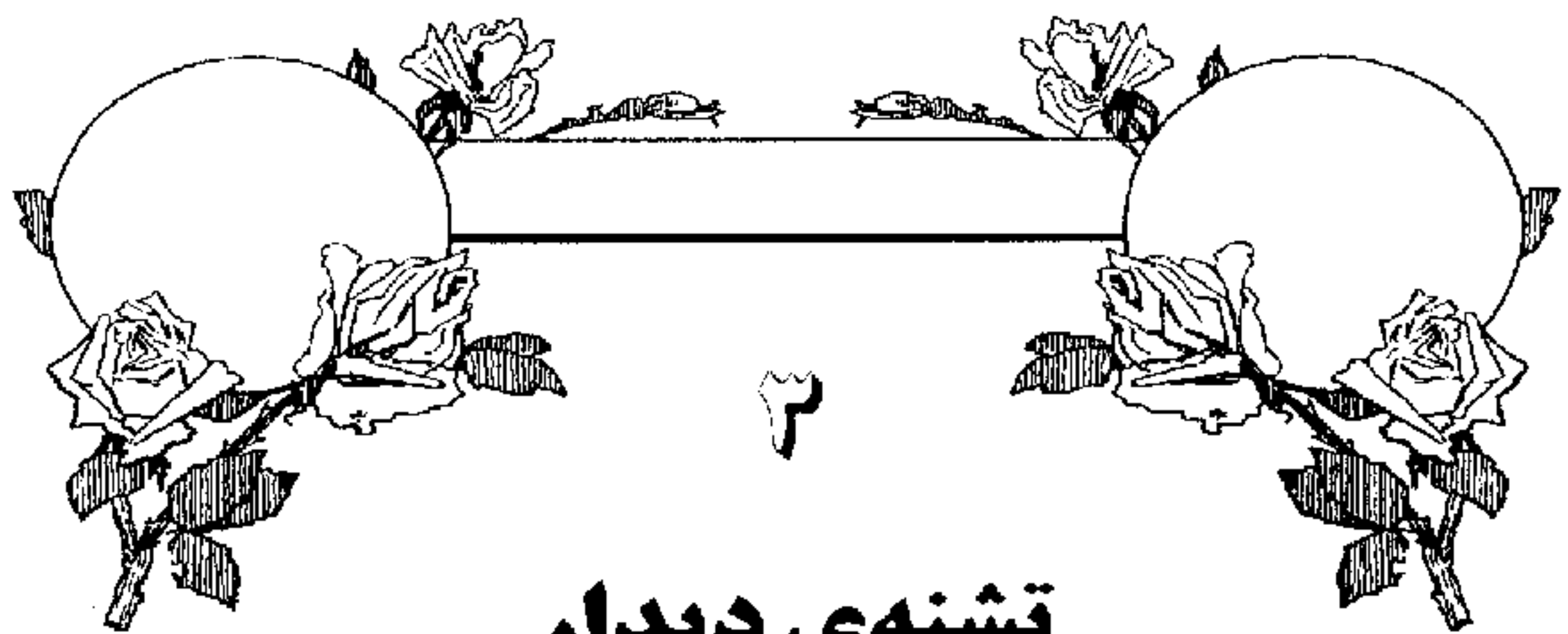
مولایم!

مگذار چشم هایم بیش از این سرزنش شوند. من هر روز برای تو دعای فرج زمزمه می کنم؛ چون شنیده ام این دعا رمز نزدیکی به توست.

امام من!

آن قدر از فراق گریسته ام که نور چشم هایم زایل گشته، تو رؤوف و مهربان و خوش قلبی، این را از همه شنیده ام و خود نیز دیده ام، پس مهربانم! برای من دعا کن که هیچ گاه مطیع نفس نگردم و فریب شیطان را نخورم و او را همواره دشمن قسم خورده ی خود بدانم و هیچ گاه به او اجازه ندهم که با احساسم بازی کند و مرا از تو دور نماید.

دعایم کن عزیزتر از جان!



تشنه‌ی دیدار

... ولایم، امام زمان!

در مقابل طوفان سر بلند کرده‌ام تا بیایی و پناهگاهم باشی. در برابر مرگ مقاومت کرده‌ام تا بیایی و انتظار به پایان رسد. در برابر غم‌ها و جدایی‌ها ایستاده‌ام تا بیایی و مرهمی بر زخم‌هایم گذاری. در برابر سرکوب‌های دیگران و نفَس - برای اینکه عشق تو پایمال نشود - محکم و استوار ایستاده‌ام تا بیایی و خستگی را از تنم بیرون کنی. در برابر خورشید سوزان ایستاده‌ام تا بیایی و رفع عطشم باشی. پس بیا و مرهمی بر تن خسته‌ام باش!

مهربانم!

شاید فردایی برای من نباشد که من چشم انتظارِ فردای تو باشم،

پس برای آمدن، امروز و فردا مکن!

محبوبم!

روزی که تو را یافتم و مبهوتِ عشقِ تو گشتم و تو را مرهمِ زخم‌هایم قرار دادم، آن روز را روز فرشته نامیدم. روزی که عاشقانه به تو دل دادم و صیدِ قلبِ رئوفت شدم، آن روز را روز عاشقی خواندم. روزی که با نگاه سرشار از محبت تو گره‌ی مهر را بینمان محکم ساختم، آن روز را روز دلبستگی دانستم. روزی که با دلِ به خون تپیده‌ی تو با بی‌وفایی انسان‌ها آشنا شدم، آن روز را روز همدلی نام نهادم. اما امروز که از تو جدا هستم و جدایی مانعی برای رسیدن به توست، امروز را روز مرگِ پرستو نام می‌نهم.

آقای من!

تو را قسم به خدایی که آفریدمان! مگذار جدایی به روحمان بنشیند. حال که جسم دور است، مگذار روح تنها بماند! از خدا می‌خواهم که هر چه زودتر فراق به پایان رسد و تو را ببینم و به خاک پایت بیفتم و بگویم: مهربانم! دوست دارم یار تو باشم و می‌خواهم فرش زیر پای تو گردم! هر کدام را تو قبول کنی. دوست دارم وقتی پیدایت می‌کنم، آن قدر بر دامانت ضجه زنم تا دیگر مرا ترک نکنی!

مولایم!

چشم‌هایم را به کوچی خلوتِ تنهایی دوختم تا شاید بیایی و چشم‌هایم را از انتظار بیرون آوری. نگاه منتظرم را به هر سو دوختم تا تو را ببینم. آن قدر گریستم که پلک‌هایم آهسته‌آهسته روی هم آمد، ولی خبری از آمدن تو نشد. به خود گفتم انتظار چه قدر سخت است!

چشم به راه بودن چه قدر سخت است! به خود گفتم ای عاشق خسته دل!
برخیز که معشوق تو از این کوچه گذر نخواهد کرد. برخیز و جای دیگری
منتظر او بنشین!
آقای من!

بیا و باور کن که من تشنه‌ی محبت توأم و هر چه از من دوری کنی،
عطش من بیشتر می‌شود. بیا و رفع عطش کن با آمدنت!
امام من، مهدی فاطمه!

دوست دارم با دست‌های نوازشگرت دست نوازش بر سرم بکشی و با
چشم‌های دلربایت عشق را به من هدیه دهی و با قلب رئوفت دنیا را برایم
معنا کنی!

دوست دارم آرزوهایم را در مقابل تو به خاک بسپارم تا تو فکر نکنی که
من جز رسیدن به تو آرزوی دیگری دارم! ای امید دهنده! خواهان قلب
رئوف و دل غم‌دیده‌ی تو هستم. پس مرا به کنیزی قبول کن!
یوسف فاطمه، امام زمان!

شنیده‌ام که تو روزهای چهارشنبه به مسجد جمکران می‌روی
و افرادی - یعنی آنهایی که بصیرت دارند - شما را زیارت می‌کنند. به خود
گفتم من که در شهر قم نیستم که هر چهارشنبه به مسجد جمکران بروم.
حال، باید چه کنم؟ تا اینکه تصمیم گرفتم جمکران کوچکی در کُنج حیاتِ
خانه درست کنم و روزهای چهارشنبه به انتظار تو بنشینم تا شاید بیایی.
نمی‌دانم که به جمکران حقیر من می‌آیی؟ سال‌هاست که انتظارت را
می‌کشم. آخر برادر! انتظار هم باید روزی به سر آید، پس انتظار من چه
موقع به سر می‌آید؟

مهدی جان!

به خدای خود می‌گویم: ای التیام دهنده‌ی قلب‌ها! ای نگهدارنده‌ی خورشیدِ آسمان! ای پروردگارِ یکتای آشکار و نهان! تو را می‌ستایم و از تو می‌خواهم که تعجیل فرمایی در ظهور امام زمان! نمی‌دانم که آیا خدا دعای مرا مستجاب می‌نماید یا نه؟

مولای من!

اطمینان دارم که اگر پدرم، حسین بن علی علیه السلام دست بر دعا بردارد و برای ظهور تو دعا کند، یقیناً خواهی آمد. خیلی دلتنگی‌ات را می‌کنم! آرام و قرار ندارم! فقط به تو می‌اندیشم و دعا می‌کنم که زودتر از سفر برگردی، ای یوسف فاطمه!

مولایم!

به وجدانِ وجودم قسم که هر روز در مقابل خورشیدِ سوزان می‌ایستم و آن را پاک‌کننده‌ی اشک‌هایم می‌دانم و بر پنجره‌ی آرزو خیره می‌شوم و در رؤیای تو سیر می‌کنم. در کنار باغچه‌ی گل می‌نشینم و به یاد تو اشک می‌ریزم و اشک‌هایم را نثار گل‌ها می‌کنم که شب‌نم آنها شود. چه بگویم از دلتنگی؟ آن قدر دلتنگِ توأم که خواب به چشمانم نمی‌آید و آنها هر روز ابری‌اند.

ای امید من! نمی‌دانم دلتنگی‌ام را چه‌گونه بیان کنم که هر چه بگویم و بنویسم، کم‌گفته‌ام و کم‌نوشته‌ام. چه قدر باید انتظار کشید که قافله سالارِ زندگی، تو را به من برگرداند؟

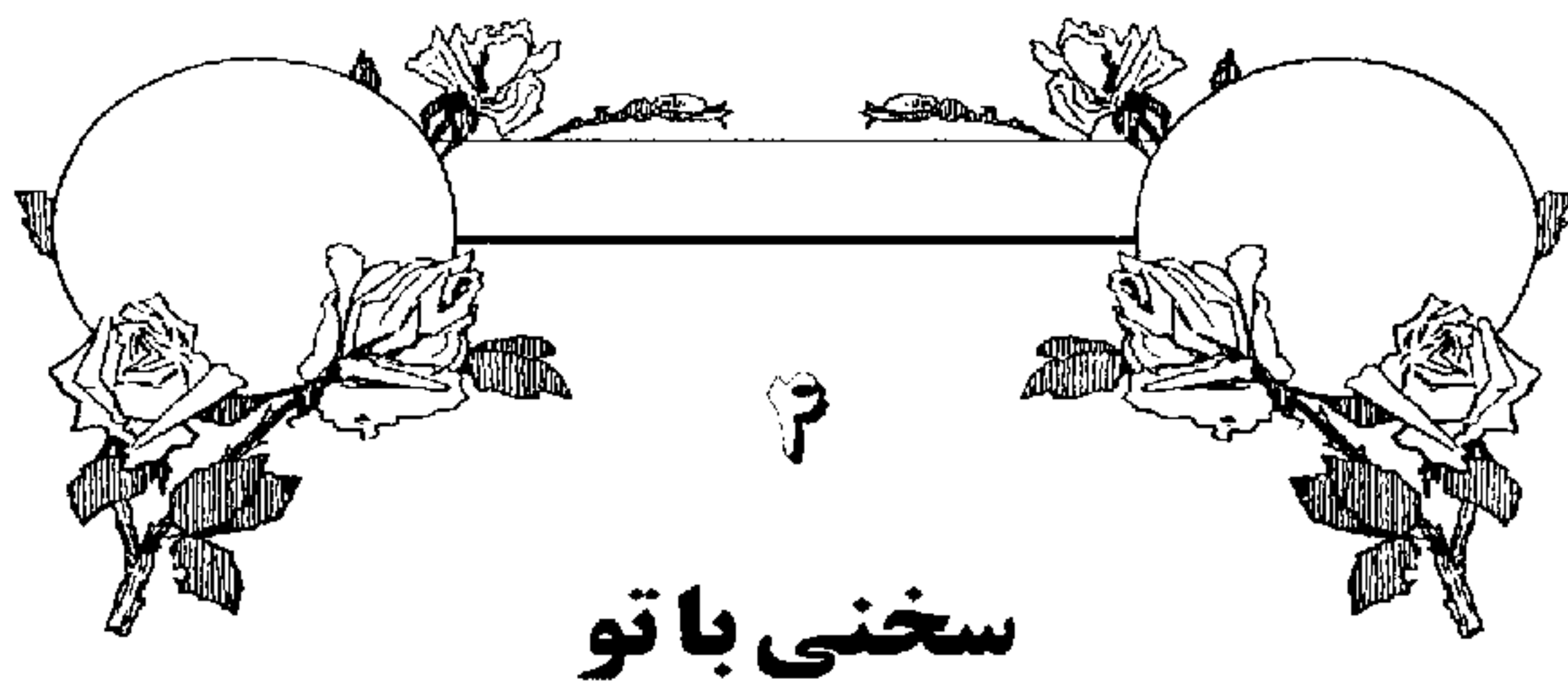
صاحب الزمان!

مگذار دستِ اجل پیش از اینکه تو را ببینم، مرا سوار بر قافله‌ی خویش

کند و من با دلی پر از آرزو روانه‌ی خاک شوم، که اگر چنین شود، وصیت می‌کنم به دیگران که در غم فراق من اشک را تسلی‌ی دل خود نکنند، بلکه بر حال من بگریند و ذکر مقدّس صاحب‌الزمان (عج) بر لب زمزمه کنند که مولای من در برِ مرگ مرا از عذاب آخرت نجات دهد و من آنجا انتظار دیدارم به پایان رسد.

آقای من!

زمانه تو را می‌طلبد و انتظارت را می‌کشد؛ چون ناحقی زمانه را فرا گرفته و زور و کفر بر دنیا سایه افکنده، دیگر زمانه این ظلم‌ها را بر نمی‌تابد. پس تو را صدا می‌زند که بیایی و این دنیای دگرگون شده را از بیراهه نجات دهی. مولایم! چشمان منتظرمان را از انتظار بیرون آر!



سخنی با تو

یا... نا وَصِيَّ الْحَسَنِ وَ الْخَلْفَ الْحُجَّةَ أَيُّهَا الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِي يَا بَنَ رَسُولِ
اللهِ يَا حُجَّةَ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى
اللهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللهِ!
مولایم!

انسان‌های زیادی در جست و جوی تواند و برای ظهورت دعا می‌کنند.
امامم! به واسطه‌ی قلب‌های شکسته‌ی انسان‌هایی که تو را صدا می‌زنند،
به من نیز گوشه چشمی بینداز!
سید من!

آن دم که شیطان لعین در وجود انسان جای می‌گیرد و او را از

هدایتِ معبود دور می‌سازد و ما را به بیراهه می‌کشاند، تو فریادرس
من باش!

مولایم!

ای بزرگِ هر دو عالم! شنیده‌ام که سخنِ تو برگرفته از سخنِ خداست،
پس ما را از سخنانِ بهشتی‌ات محروم مساز!

مولای من، مهدیِ فاطمه!

دنیا اسیرِ سرنوشت و سرنوشتِ اسیرِ تقدیر و تقدیر از آنِ خداست
و شاید پروردگارِ دو عالم می‌خواهد ما را آزمایش کند که، آیا ما تو را
فراموش می‌کنیم، یا می‌گوییم که کسی به این نام وجود ندارد؛ چون اگر
وجود داشت، تا به حال خود را نشان می‌داد. ولی باید به آفریدگارِ عاشقان
گفت: معبودم! هرگز معشوقِ خود را فراموش نمی‌کنیم و تا هستیم، او را از
سرنوشتِ خود جدا نمی‌بینیم. سرورِ من! شاید جامِ صبرِ توست که مورد
آزمایشِ الهی‌ست.

یوسف زهرا!

گفته‌اند تو در سامرا خانه داری، آیا می‌شود نشانه‌یی از خانه‌ی خویش
را به آنانی بدهی که تو را دوست دارند؟ به خدا! اگر به آستانت راه
پیدا کنیم، فقط آرزومندِ زیارتِ جمالِ زیبایت هستیم و خواهان
شنیدنِ سخنانت!

امام من، مهدیِ فاطمه!

در راه رسیدن به تو هرگز ناامید نمی‌شوم، البته با کمک خدا. اگر خدا
مرا در این راه به خود وامی‌گذاشت، پست‌ترین بودم؛ چون شنیده‌ام

ناامیدی به درگاه خدا، گناه بزرگی است.

آقای من! امام زمان!

شنیده‌ام که تو در برخی از مجالس عزاداری و نیز، جشن و سرور و شادمانی ما حضور داری، پس خوشا به حال آنانی که از دست تو چیزی می‌گیرند و یا تو را می‌بینند! چه بسا آنان انسان‌هایی پاکند و باید آنان را الگوی خویش قرار داد تا به چنین سعادت‌ی نایل گشت.

سرورم!

سعادت دیدار را از ما مگیر!

مولای من!

پدر بزرگوارتان، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «هرگاه تو را حاجتی به درگاه الهی باشد، یا از امری خایف و ترسان باشی، بر کاغذی بنویس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْكَ وَ أَعْظَمِهَا لَدَيْكَ وَ أَتَقَرَّبُ
وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِمَنْ أَوْجَبَتْ حَقَّهُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ
وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلِيٍّ بِنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بِنِ
عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةِ الْمُنْتَظَرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ كَذَا وَ كَذَا.

سپس حاجت خود را ذکر کن و آن را در بندقه از گل بگذار و در میان چاه آبی بینداز که حق تعالی به زودی فرج کرامت فرماید.»

مهدی جان!

ما هم برای اینکه خداوند کارمان را به سامان کند، به سوی تو می‌آییم

و تو را واسطه قرار می‌دهیم و به این ترتیب، ضمانتی معتبر پیش خدا می‌آوریم و در کنار کذا کذا - که باید حاجت خویش را ذکر کنیم - می‌نویسیم: **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ!** ای کسی که همه عالم به امر توست و همه جا متعلق به توست! آقای من! تو واسطه‌ی ما به درگاه الهی باش تا خداوند به خاطر ضامنی چون تو، نظری بر ما بیفکند.

مولایم!

ضعیف و حقیر پیش خدا بی‌ضمانت معتبر نیست، پس بر سر چاه یا آب روان نام تو را می‌خوانم و ذکر تو را بر لب می‌رانم تا کرامتی بر این حقیر فرمایی.

صاحب الزمان!

زندگی بدون تو، درخت بی‌ثمری است که ارزشی ندارد.

مولایم!

امروز که از تو دورم، روح و قلبم، دل و جسمم در کنج خانه‌ی تنهایی کز کرده و خود را محبوس قفس نموده و خیره به چهار سوی قفس مانده تا شاید تو را ببیند.

امام من!

بهترین لحظه‌ی عمرم، لحظه‌ی بی‌ست که بر پای تو بیفتم و نظاره‌گر جمال زیبایت شوم!

خدایا! نمی‌دانم انتظارم برای چنین لحظه‌ی کی به پایان می‌رسد؟ خسته شده‌ام از بس با خود زمزمه کرده‌ام که چرا انتظار به سر نمی‌آید! امام! کاش انسان‌ها همان‌گونه که چیزی را گم می‌کنند، به

دنبال آن می‌گردند، به جست و جوی تو نیز برمی‌آمدند!

مولای من!

آرزوها دو دسته‌اند: یکی آرزوهای دنیایی و دیگری عاقبتی؛ که اینها آرزوهای جزء را هم در بردارند. در این میان، گروهی به دنبال آرزوهای دنیوی و دسته‌یی در پی آرزوهای عاقبتی هستند. ولی من در آرزوی رسیدن به تو هستم؛ چون اگر تو را پیدا کنم، به آرزوهای عاقبتی نیز دسترسی پیدا خواهم کرد.

ای کاش تمام آرزوهای دنیا در ظهور تو خلاصه می‌شد!

مهدی جان، بقیه الله!

از فراق تو گلستانِ عشق، رنگ پاییز به خود گرفته و عشق‌ها یکی یکی پر پر می‌شوند و معشوق را - که تویی - نمی‌بینند. مهربانم! مبادا من هم به جمع آن عاشق‌ها بپیوندم و جمال تو را نبینم!

سید من!

از تو درس مهربانی و از خودگذشتی آموختم. ای معلم ایثار و مهربانی! بگذار جمال زیبایت را که سال‌هاست پشت نقاب مخفی داشته‌ای، امروز بی‌واسطه‌ی نقاب زیارت کنم!

شنیده‌ام تو گفته‌ای من غریبم و مظلومم و برای غریبی من بیشتر از غریبی حسین گریه کنید، سرورم! آیا صحت دارد؟ من که در کنار تو نیستم تا ببینم تو چه می‌کشی، اما اگر در کنارت بودم، بیشتر درکت می‌کردم. مولایم! من از دلتنگی خود می‌نالم و فریاد سر می‌دهم، ولی کسی نیست که این وجود بی‌حضور معشوق را آرام کند و امیدی به

آن دهد. خود بیا و امیدم ده! که جز تو کسی نیست که دل غم دیده‌ام را
شاد گرداند.

آقای من، مهدی فاطمه!

تو مرا در کشتی هدایتت راه بده و در این اقیانوس غریب
و این تاریکخانه‌ی وحشت تنها مگذار! چون اگر رهایم کنی، غرق
خواهم شد.

امام من!

زندگی بدون تو آهنگ فراق است و مرگ؛ و با تو، آوای دل انگیز یک
رهگذر! زندگی نغمه‌ی وصال است؛ زندگی تریاق دردهاست؛ پس بیا
و زندگی در کنار خود را برایم به ارمغان آر! آرزوی من ظهور تو و سرانجام،
مرگ است؛ چون مرگ غنیمتی برای قلب شکسته است. مگذار روحم
اینچنین پژمرده گردد.

خورشید من!

از فراق چون قطره‌یی در میان دریا خجلم.

مهدی جان!

به یاد داری روزی را که با قلب رثوفت عشق را برایم معنا کردی؟
بگذار بگویم که زندگی در غیاب تو چه گونه مجادله کرد. آیا می‌دانی
آن قدر ناامید بودم که نسیم بهاری فانوس آرزوهایم را خاموش کرد؟
آیا می‌دانی برق چشمانم را غریش آسمان از بین برد؟ آیا می‌دانی بی تو
چه زجری کشیدم؟ آیا می‌دانی چشمه‌ی جاری چشمانم در غیاب تو
خشک شد؟ آیا باور داری که من در نبود تو چه قدر دلتنگی کردم؟ آیا

باور داری که بارها و بارها خیره به در ماندم تا شاید تو را ببینم؟ باور داری؟ به خدا! در فراقِ قطره قطره آب گشتم و همچون پروانه خود را به آتش زدم!

مولای من!

مهدی فاطمه! زندگی چون اقیانوسِ غریبی ست که باید به رازِ غریبی اش پی برد.

سرور من!

می خواهم از رازِ غیبتت بدانم. نمی دانم شاید هنوز برای درکِ مطلب عاجزم.

سرور عالم!

تمام چشم‌ها منتظر تو اند. اهل دنیا می خواهند فرش زیر پای مرکبت باشند. نمی دانم چرا نمی آیی؟

مهربانم!

به خدا سوگند! دنیا را آذین می بندیم، اگر لحظه‌ی آمدنت را بدانیم.

سید من!

از روایت‌ها شنیده‌ام که اگر تو را به مادرت، نرجس خاتون و پدرت، امام حسن عسگری علیه السلام قسم دهیم، حاجتِ صحیح ما را برآورده خواهی کرد. پس من تو را به پدر و مادرت قسم می‌دهم که، مرا از دیدن جمالِ زیبایت محروم مسازی!

یوسفِ زهرا، امام زمان!

آه یتیمانی را می‌شنوم و مظلومیّت کسانی را می‌بینم که در مقابل ظلم

و کفرِ ظالمان سر خَم کرده‌اند.

آقای من!

اگر می‌آمدی یا لحظه‌ی آمدنت را می‌دانستم، به آنها می‌گفتم که در مقابل ظلم سر خَم نکنند. ولی افسوس! آنها به خاطر امرارِ معاش تن به چنین خواری‌یی سپرده‌اند.

سرور من!

اگر می‌آمدی، دنیا بهتر از این بود؛ چون شنیده‌ام وقتی تو می‌آیی، نَفْس - که همان شیطان بزرگ است - در مسجد کوفه نابود می‌شود و آن وقت است که دنیا لذتِ خداشناسی را می‌چشد.

امام زمان!

دنیا در غیابت، حکمفرمای انسان‌ها شده است. پس بیا تا دنیا از حکومت برکنار شود و تو بر مسند حکمروایی بنشینی!

آقای من!

در روایتی از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام آمده است: «با دوستان مدارا با دشمنان مدارا» آیا ما باید با دشمنانمان - که شیطان و دوستدارِ نَفْس می‌باشند - مدارا کنیم؟ اما تو خود می‌دانی که در مقابل شیطان لعین، نه تنها نباید مدارا کرد، بلکه باید او را از صحنه‌ی روزگار محو نمود، چون اوست که گمراه‌کننده‌ی نفوس است.

صاحب الزمان!

خواسته‌ها زیاد است و آرزوها بی‌امان، رؤیاها فراوان و خیال‌ها کلان، ظلم‌ها از حد گذشته و تنهایی، دستِ تمام اینها را از پشت بسته؛ چون

نمی‌توان حدّ و مرزی برای آن تصوّر کرد. بگو که من چه گونه با او دست و پنجه نرم کنم و چه گونه تاب ادامه‌ی زندگی را داشته باشم؟ مولایم! شاید به من بگویی که صبرِ زینبی پیشه‌گیرم، اما سرور من! باید گفت زینب صبری از صبر خدا داشت. ما که در برابر عظمت او هیچیم، پس صبرمان نیز نشانی برای جلوه‌گری ندارد. ولی با این حال، چون زینب علیها السلام، سعی می‌کنیم با تجربه‌ی زندگی او و آموختن درس رشادت از آن بانو، امیدی و معنایی به زندگی دهیم.

مولای من!

دنیا عرصه را بر انسان‌ها تنگ کرده و ما را در منجلاب انداخته؛ چه از نظر فقر و چه از نظر ثروت. هر کسی به دردی گرفتار آمده... نمی‌دانم! شاید همین دردها باعث شده که کمتر به فکر شما باشند و یا شاید همین دردهاست که آنها را به شما نزدیک‌تر کرده است.

مولای من!

تو چاره‌یی بیندیش، چون آن راهی که تو پیشنهاد کنی، راه سلامت است. چه می‌شد انسان‌ها در تمامی مراحل زندگی از شما مدد می‌جستند؟ شاید بعضی‌ها بگویند که ما حتّاً لیاقت نداریم جمال آقا را ببینم، چه رسد به اینکه از ایشان کمک بخواهیم.

سید من!

چه پاسخی باید برای این سخنان داشت؟ باید به آنان گفت اگر خواهان معشوق هستید، برایتان محیّا می‌گردد. فقط برای رسیدن به او باید تلاش کرد. آری، همان‌گونه که برای نمره‌ی خوب زحمت می‌کشیم، باید

برای رسیدن به مولا یمان نیز تلاش کنیم.

شاید بعضی‌ها بگویند ما با مطالعه‌ی کتاب‌های مورد نظر می‌توانیم به هدفمان - که همان نمره‌ی خوب است - برسیم، اما وقتی حتّاً جمال مهدی را ندیده‌ایم، چه‌گونه می‌توانیم در جست و جوی او باشیم؟ چه‌گونه می‌توانیم کسی را که ندیده‌ایم، بشناسیم؟ باید به آنان گفت مهدی را حتماً نباید دید، باید حس کرد. همان‌گونه که ابوالفضل علیه السلام، علی اکبر علیه السلام را نمی‌بوسید، ولی می‌بوید، ما نیز باید مهدی را در کنار خود حس کنیم؛ چون در این صورت، همیشه او را در جمع خود احساس می‌کنیم!

باید اعمالمان به‌گونه‌یی باشد که بتوانیم وجود مهدی را درک کنیم و او را ضامن رهایی خود بدانیم. حتماً نباید مهدی را با چشم ظاهر دید، بلکه او را باید به دیده‌ی دل زیارت کرد. هر چند زیارت جمال مهدی، سعادت بزرگی است، ولی وقتی همای سعادت بر بام ما پرواز نمی‌کند، نباید ناامید گردیم، بلکه باید از راه‌های دیگری به جست‌وجوی او برخیزیم.

آری! پس برای دیدار ثانیه را به دقیقه می‌سپاریم، تا با مدد از یزدان پاک به زیارت نایل گردیم؛ آمین یا رب العالمین!



گناه را بزدایید

پایه ... يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يُغْلَطُهُ السَّائِلُونَ يَا مَنْ لَا يُبْرَمُهُ
إِلْحَاحُ الْمَلْحِينَ، أَنْقِنِي بَرْدَ عَفْوِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ حِلَاوَةَ رَحْمَتِكَ.

ای انسان‌ها! ما باید در جست و جوی مهدی باشیم و برای رسیدن به او تلاش کنیم و هیچ گاه ناامید نشویم، که ناامیدی، راهی به سوی جهنم است. مخلوق‌های خدا! مبادا فریب شیطان را بخورید و بگذارید آن دشمن قسَم خورده برای همیشه در وجودمان خانه گزیند! آیا شنیده‌اید که برای هر آمدنی، رفتنی است؟ اگر شیطان از وجود شما نمی‌رود، به زور بیرونش کنید. با بی‌اعتنایی به خواسته‌هایش، بگذارید که او خجل گردد و راه خود را پیش گیرد. هیچ گاه دعا نکنید که شیطان از وجود شما به وجود دیگری

رخنه کند؛ چون انسان‌ها به مثابه برادر هم هستند.

شیطان مَدْرکِ ناحقی در دست دارد و فارغ التَّحْصیل رشته‌ی کفر است و با چنین سندی می‌خواهد مَدْرک ما را در زمینه‌ی ایمان و تقوا، که پس از سال‌ها تلاش و با کمک خدا به دست آوردیم، از دستمان بگیرد و بر آن مَهر باطل بزند. مبادا رشته‌ی ایمانمان را به دست او بسپاریم! اگر ما را تا دم مرگ بکشاند، رضایت به مرگ می‌دهیم، ولی به خواری و ذلت تن نمی‌دهیم، هرگز! چون مرگ در راه خدا، جهاد بزرگی است و پاداش الهی دارد. به آن دنیا بیندیشید، که آن دنیا راه برگشتی ندارد تا انسان برگردد و اعمال خود را اصلاح کند. مبادا روزی سرنوشت را به نَفْس بسپارید! که نَفْس - همان شیطان بزرگ - انسان را به گمراهی می‌کشد و آن قدر با احساس انسان بازی می‌کند که انسان چاره‌یی جز فرمانبری او امر او ندارد. آن وقت است که نَفْس به مولا ایمان مهدی می‌گوید: اینها کسانی‌اند که شما آنان را پشتیبان خود قرار دادید! چه زود اراده‌ی خود را از دست دادند و در مقابل من سر تعظیم فرود آوردند.

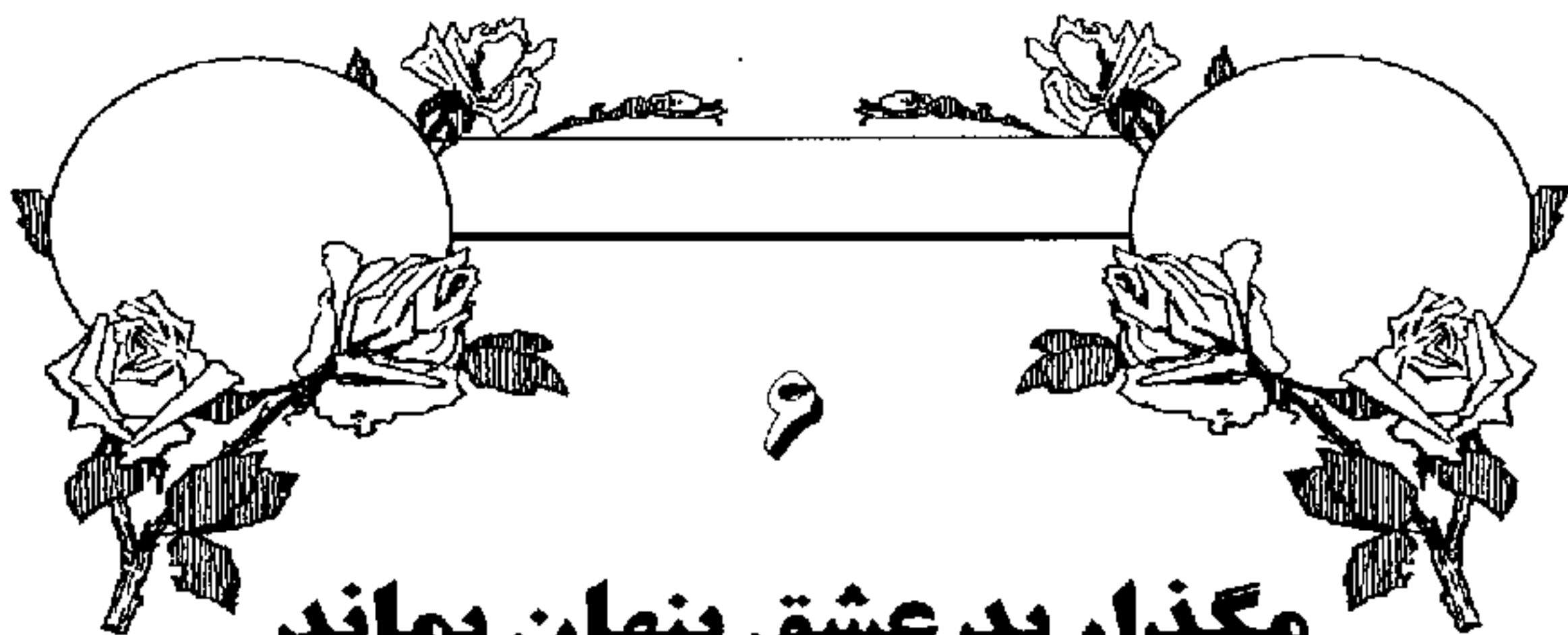
ای مسلمانان! مبادا روزی دل مهدی را با کارهایمان بشکنیم و دشمن را شاد گردانیم! ای بندگان خدا! مولا ایمان مهدی فقط به خاطر اعمال ناشایست ماست که از دیده‌ها پنهان است. این دروغ است که گفته‌اند دنیا باید به فساد کشیده شود تا مهدی بیاید. این نقشه‌ی دشمنان است. مبادا بگذارید اجرا شود! شیطان لعین برای ظهور نکردن مهدی هزاران نقشه طرح کرده است. مبادا فریب او را بخورید و بگویید این حقیقت است که دنیا باید در سیطره‌ی ظلم و ستم باشد تا مهدی بیاید! نه! برعکس، دنیا باید مهدِ عدل و انصاف و مهربانی گردد در قلب‌های ما تا ظهور نزدیک

شود. باید دنیا را از ظلم و کفر و جاهلیت پاک کرد تا مهدی با فریاد ولایت از غبار دیده‌ها نمایان شود.

عاشقان مهدی! شما بسیارید و نفس یکی. شما می‌توانید با اتحاد، بر این دشمن هزار چهره پیروز گردید. مگذارید هوای نفس بر شما لبخند زند، از اینکه او یکی بود و بر گروه شما پیروز گشت! مگذارید مولایمان مهدی از پیروان خود ناامید گردد! مگذارید سرور ما مهدی نظاره‌گر لبخند زهرآمیز دشمن باشد!

عاشقان مهدی! مگذارید که دوستانِ نفس بر شما بخندند و شما را به تمسخر گیرند! مبادا بگذارید دشمن پیروز گردد و پرچم ظلم و کفر را به اهتزاز درآورد! مبادا پذیرای طعم تلخ شکست باشید، همان‌گونه که در جنگ با استکبار شکست را شایسته‌ی خود ندانستید.

دل‌باختگان مهدی! خود را و اراده‌تان را نشان دهید! در مقابل نفس از مهدی، و در مقابل دشمن از خدا دم زنید، در مقابل سختی‌ها از ائمه مدد جوید، در مقابل سرنوشت از پیغمبران استعانت طلبید و عشق و علاقه‌تان را بر بال قاصدک برای مهدی به ارمغان بفرستید! در برابر دشمنان از عشق و انتظارتان به مهدی بگویید! بگویید ای عزیزان زهرا! ای فرزندان حسین! بگویید از مهربانی‌تان به مهدی، که چه‌گونه از دوری‌اش ضجه می‌زنید و بیتابی می‌کنید! در مقابل نفس و شیطان فریاد برآورید و عاشقانه از عشقتان پاسداری کنید. تا خجل شدنِ نفس را با دیده ببینید و پیروزی را در قلب احساس کنید. ان شاء الله!



مگذارید عشق پنهان بماند

❖ .. سلیمانان! فریاد یا رَبِّ سر دهید و از خدا بخواهید در فرَجِ
مولایمان تعجیل کند. عاشقان مهدی! مگذارید عشقتان در پنهان خانه‌ی
دل بماند، بازگوش کنید؛ اگر چه می‌گویید اگر در دنیا عاشقی بر ملا شود،
به چشم ترحم نگاهتان می‌کنند. یا اگر عشقتان را ابراز کنید، انس
می‌گیرید و دیگر جدایی برایتان سخت می‌گردد. مگر شما خواهان جدایی
از مهدی هستید که عشقتان را در سینه نهفته‌اید و آن را در کنج خانه‌ی
دل زندانی نموده‌اید؟ مگر زمزمه‌ی هر عاشق ذکر معشوق نیست؟ مگر او
را دوست ندارید؟ پس چرا پژواک صدایتان طنین‌انداز نیست؟ مبادا
خجالت می‌کشید که از او صحبت کنید؟ عاشقان مهدی! ببالید به خود که

چنین معشوقی دارید! هرگز فکر نکنید که اگر از مهدی بگویید، شاید دیگران فکر کنند که ایمان و تقوایتان را به رُخشان می کشید و ظاهر پردازی می کنید!

عاشقان مهدی! هرگز چنین فکری را به ذهن خود راه مدهید که این فکر شیطان است که نمی گذارد شما معشوقه تان را به همه معرفی نمایید و اوست که می خواهد معشوقه ی شما گمنام بماند. برخیزید و به دنیا بگویید که مهدی هست و شما حاضرید جانتان را فدای وجود با ارزشش کنید.

عاشق مهدی! هر کجایی، برخیز و خود را نشان ده تا همه تو را بشناسند و از تو بیاموزند که چه گونه شیفته ی مهدی شدی و چه گونه او را معشوق خود خواندی.

دوستدار مهدی! بگو به دنیا، بگو که مهدی در مقابل بی اعتنایی انسان ها چه زجری می کشد!

عاشق مهدی! بگو که مهدی، نور چشم زهرا علیها السلام، فرزند امام حسن عسگری علیه السلام کجاست؟ بگو تا ما هم پیدایش کنیم! بگو کدامین کوچه ها را گشتی و کدامین خیابان ها و بیابان ها را طی کردی و چه گونه این راه طولانی رسیدن را پیمودی؟ بگو تا ما هم نظاره گر جمال زیبایش باشیم. به خدا! تمام اعضای وجودم به دنبال مهدی ست. تو راهنمایم باش تا پیدایش کنم! تمامی گل ها و شقایق ها به بوی عطر مهدی زنده اند. نور امیدی که در جهان هست، پرتوی از نور مهدی ست؛ چون او هست که نمی گذارد فرزندانش اسیر خواهش های نفسانی شوند. شاید گاهی اوقات

از ایشان گله کنیم که، چرا حاجت‌های ما را برآورده نمی‌سازد؟ باید گفت ایشان حاجتی را مرتفع می‌سازد که به نفع شخص باشد، نه به ضررش. پس باید آن قدر به درگاه ایشان برویم که آشنای دیار ایشان گردیم و نیز همان‌گونه که برای رفتن به مهمانی، ظاهر خود را آراسته می‌کنیم، باید برای رفتن به در خانه‌ی ایشان نیز ظاهر و باطنی پاک داشته باشیم و مطمئن گردیم که اگر این‌گونه برویم، هیچ‌گاه دسته‌خالی بر نمی‌گردیم. بیایید با خوبی‌هایمان ضامن آزادی مهدی شویم تا او هم، در قیامت ضامن آزادی ما گردد.

مولای من!

روزی برای پیدا کردنت برخاستم، اما تمام راه‌ها به رویم بسته بود. من زندانی قفس بودم و تنها چیزی که مرا به تو می‌رساند و من احساس با تو بودن می‌کردم، خیال تو بود. خیالی که سال‌ها با من بود و رؤیایی که برای خود ساخته بودم و می‌توانم بگویم، بهترین رؤیا و به بیانی، زجرآورترین تصاویر بوده است! می‌دانی چرا؟ چون در خیال و رؤیا هر موقع به لحظه‌ی دیدار نزدیک می‌شدم، یا تصاویر محو می‌شد و یا ذهن داستان را دنباله‌دار می‌کرد و یا صداها خلوتگاه و تنهایی‌ام را می‌شکستند و من دوباره به انتظار لحظه‌ی دیدار می‌نشستم. مولایم! لحظه‌ی بودن با رؤیای تو را حاضر نبودم با گرانبهاترین چیزها عوض کنم. آن لحظه‌ها بهترین لحظه‌های عمر من بود!

خورشید دل افروز!

به یاد تو اینک روح خسته‌ی خود را تا کهکشان دلت پرواز می‌دهم و به یاد تو، ناجی عشق‌هایم! اشک را به گونه‌هایم هدیه می‌دهم.

مولایم!

با یادت کلامِ عشق را همراه دسته گلی از یاس تقدیمِ قلبِ آکنده از
مهرت می‌کنم.

مهربانم!

حال که از تو دورم، احساس تنهایی نمی‌کنم؛ چون هر جا که می‌روم،
ردی از تو می‌بینم. به خدا سوگند! تا بی‌نهایت تو را دوست دارم و به یاد
توأم. با یادت عشق را می‌بینم و برای زندگی، از سرچشمه‌ی محبت
سیراب می‌گردم.

ای نورِ دو عالم!

تو را حس می‌کنم و برای زندگی، با تو بودن را سرچشمه‌ی
امیدهایم می‌سازم.

مولایم!

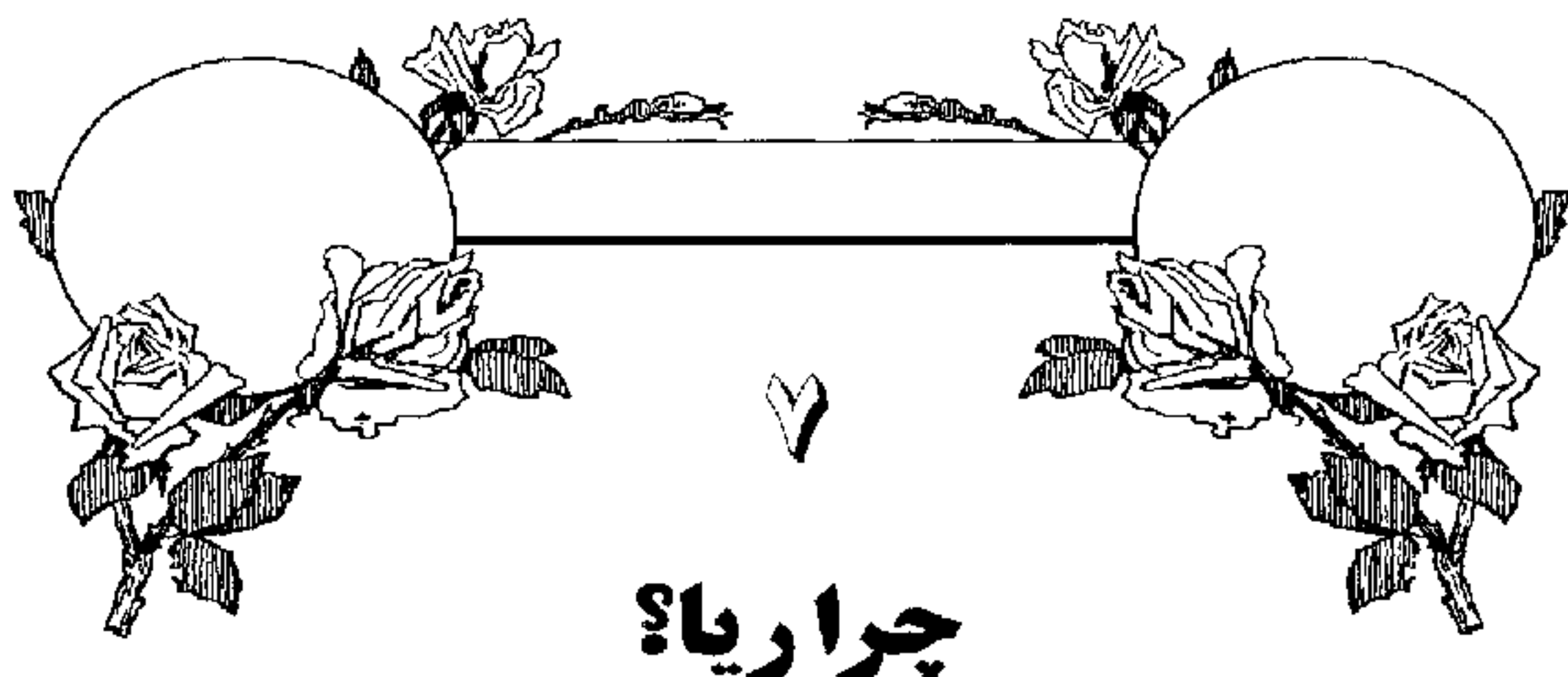
زیبایی را در چهره‌ات می‌بینم و دوستی را از تو می‌جویم.

فرشته‌ی آسمانی!

عشق و محبت را در دلت می‌بینم و در حسرت با تو بودن می‌نشینم!

نورِ دو عین!

وقتی صداقت را در قلبت و محبت را در وجودت و انسانیت را در نگاهت
می‌بینم، به خود می‌گویم لیاقتِ با تو بودن را ندارم؛ زیرا اگر داشتم، در دام
جدایی اسیر نمی‌گشتم و هرگز محورِ این قصه‌های خیالی و ساختگی
نمی‌شدم. اما حال که در دامِ جدایی اسیر شده‌ام و به تو می‌اندیشم،
می‌خواهم حرف دلم را که فریاد می‌زند، بشنوی که: نورِ دیده‌ی فاطمه!
دوستت دارم!



ظ.... لَمْتُ نَفْسِي وَ تَجَرَّأْتُ بِجَهْلِي وَ سَكَنْتُ إِلَى قَدِيمِ ذِكْرِكَ لِي وَ مِنْكَ عَلَيَّ!
 بر خود ستم نمودم به واسطه‌ی جهالت، گستاخی و آرامش می‌یابم با
 ذکر دیرینه‌ات و منتی که بر من می‌نهی.

صاحب الزمان!

دنیای امروز روح و ذهن انسان‌ها را به دنیاپرستی کشانده و ذهن
 انسان‌ها را به خیالات پوچ سوق داده است. انسان‌ها وقتی در کارهایشان
 شکست می‌خورند، به یاد شما می‌افتند و مشغول امور عبادی می‌شوند.
 کسی نیست از آنها بپرسد که، چرا در شادی‌هایتان نماز را به وقت
 نمی‌خوانید و یاد ائمه نمی‌کنید؟ هر چند که لطف و بذل و بخشش شما

بیش از این است و اگر کسی از روی دلشکستگی پیش شما بیاید و صلاحش در رفع آن حاجت باشد، شما آن را برآورده می‌کنید.
مولایم!

چه خوب بود که ما در تمام مراحل زندگی با شما بودیم.

مهدی جان!

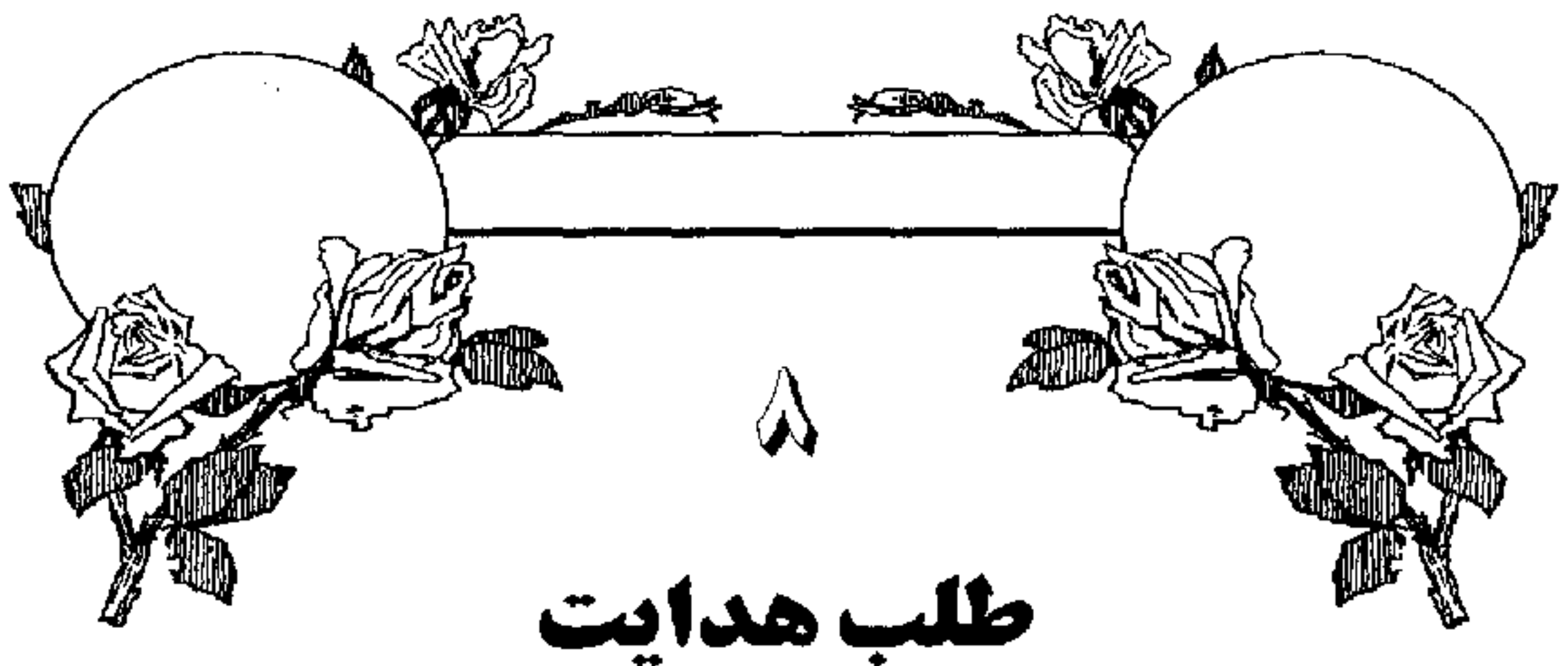
شنیده‌ام که مهدی، نور دیده‌ی مسلمین، همه جا هست و امتش را شفاعت و راهنمایی می‌کند، ولی کسی نیست که از روی اخلاص قدرشناسی کند. بعضی‌ها از روی تظاهر جشن می‌گیرند و عزانگه می‌دارند، ولی باید گفت اگر فردای قیامت از مهدی گله کردید که چرا شفاعتمان نمی‌کنید؟ ما که در عزا و شادی شما شریک بودیم، آن وقت است که مهدی پرده از نیت قلب‌ها برمی‌دارد و می‌گوید: با این نیت در عزا و شادی ما شریک بودید، دیگر توقع شما از ما چیست؟ پس شیعیان علی! این گونه زندگی مکنید که، بازنده‌ی این میدان خواهید بود.

سید من!

چه گونه زندگی کنم که تو خشنود باشی؟ چه گونه با مشکلات بسازم که تو از من راضی گردی؟ چه گونه در مقابل هوای نفس بایستم که تو مرا یار خود بدانی؟ چه گونه رعایت حجاب و عصمت و جوانمردی کنم که لایق زیارتت گردم؟ آری، من هر روز برای رسیدن به تو راه تمام کهکشان‌ها را طی می‌کنم و تمام کوچه‌ها را با دقت می‌گردم و در میان مردم، تو را می‌جویم تا شاید تو را ببینم. می‌گویند چهره‌ی نورانی، قامتی رشید،

وجودی خوش بو و لهجه‌یی شیوا و رسا داری. شاید با این نشانی‌ها بتوانم پیدایت کنم، اگر چشم‌هایم عاری از گناه باشد.

عاشق مهدی! همان گونه که پیامبر اکرم ﷺ فرموده است، اگر کسی شخصی را دوست بدارد، باید زندگی و رفتارش را همانند او سازد، پس تو نیز زندگی‌ات را به گونه‌یی بساز که مهدی پسند باشد و پیرو کسی باش که از زندگی صاحب زمان الگوبرداری و طاعت او در هر زمینه‌یی می‌کند.



طلب هدایت

یا... یا الله یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ یا فاطِمَةُ یا صاحِبُ الزَّمانِ اَدْرِکُنِي وَ لا تُهْلِکُنِي!

از بنده دور نیست که جرم و خطا کند

بخشیدن از خدای تعالی غریب نیست

از حدّ خود زیاد می‌کنم طلب

از حضرت کریم تمنا غریب نیست

مهدی جان!

تو نور دیدگان منی، مولای هر دو جهانی و عشق و مونس دل‌های

بیقراری، همراز قلب‌های دردمندی و جویای انسان‌های دل‌شکسته‌یی تا

مرهمی بر زخمانشان باشی و هم صحبت دل‌های بی‌زبانی. پس

هم صحبت من هم باش!

مولایم!

تو را به عشق ایزد منان ما را هدایت کن!

عزیز زهر!

اگر ما را رها کنی، همانند کودکی خواهیم بود که از دامن مادر، دور افتاده و هزاران بلا در انتظار اوست. پس ما را به خود وامگذار و از خداوند متعال برایمان طلب هدایت کن؛ هدایتی ابدی که ثمره‌ی آن، بهشت جاویدان است.

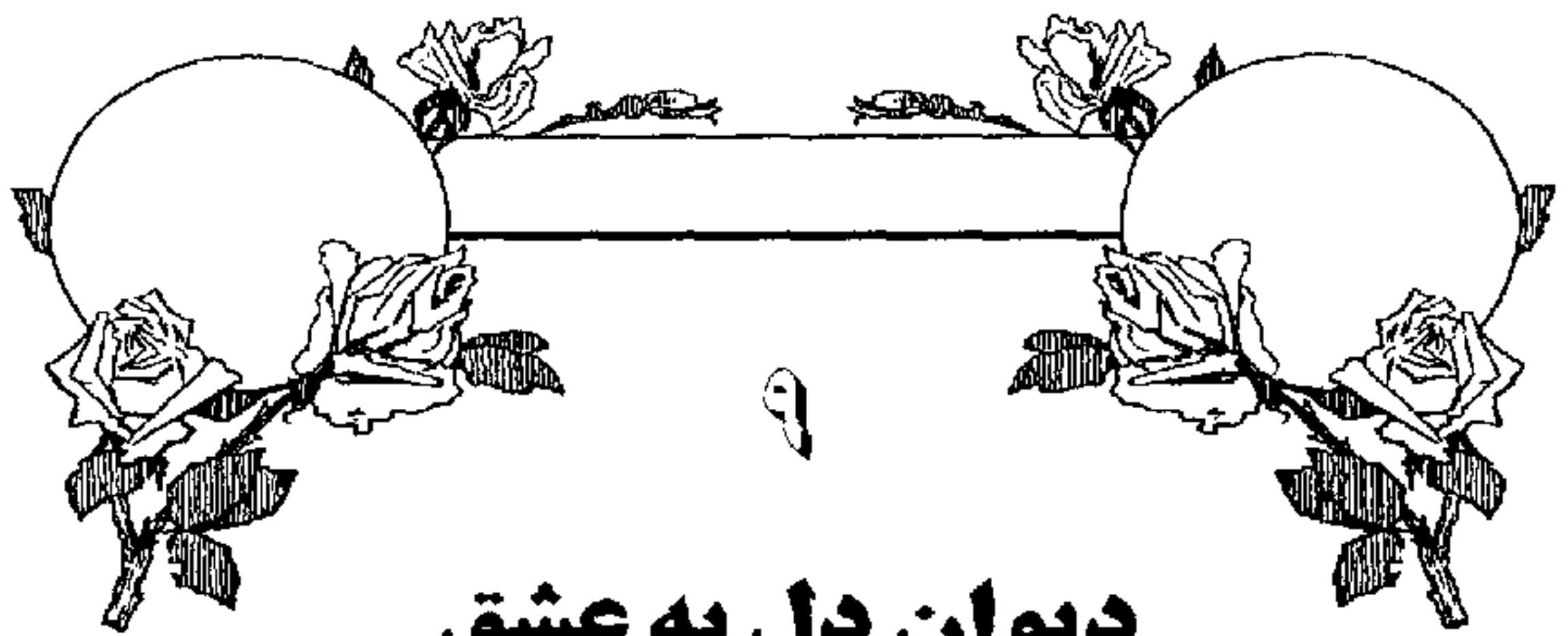
مهدی جان!

چه کنم که مشمول دعایت گردم؟ شاید بگویی که قرآن بخوانم، با حضور قلب به نماز بایستم، رفتاری نیکو داشته باشم و از فقرا و ضعفا دستگیری کنم و از قسمت خود راضی گردم، پس مولایم! دعایم کن تا این‌گونه باشم.

شیعیان علی! نفس برای جلوگیری از ظهور مهدی از هر راهی وارد می‌شود، به خصوص سرزنش کردن. پس با او که دشمن دیرینه‌ی مهدی است، مبارزه کنید!

فرزندان حسین و یاوران مهدی! تمام هستی از وجود مهدی است. مهدی ما، مولای ما، پنهان است؛ چرا پنهان؟ آیا تا کنون اندیشیده‌اید که چرا آن زمان مهدی (عج) امامت نکرد؟

باید گفت که حکمت الهی در این بوده تا مردم این زمان منتظر آخرین ولی خدا باشند تا او بیاید و بر ظالمان پیروز گردد و بر تخت فرمانروایی بنشیند و آیات الهی را بر مردم نمایان سازد. آری! او می‌آید، عدل‌سازی می‌کند. پس منتظر می‌مانیم!



دیوان دل به عشق

... ولای من!

از فِراقِ هر چه بگویم کم است. ولی دل می خواهد باز با معشوقش
حرف بزند و به او بگوید که چه قدر دوستش دارد. این حرف‌ها، سخنان دل
من و آنهایی ست که تو را دوست دارند.

به نام آن که آفتابِ مهرش در آستانِ قلبم هرگز غروب نخواهد کرد!
السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ!

آقای من!

اگر بخواهم از غم فِراقِ بگویم، قلمی که در دست دارم، بی جوهر
می شود و سیل اشک از چشمانم سرازیر می گردد. می توانم بگویم از دوری

تو، گل پژمرده‌یی هستم و همچون شمعی رو به خاموشی. این حرف‌ها را می‌زنم تا لحظه‌ی وصل را نزدیک نمایی و بدانی در غیابت شاد نیستم. این حرف‌ها را می‌زنم که بدانی اشک چشم‌هایم هنوز جاری ست و دیدگانم به انتظار تو آند. تمنای دلم را گفتم تا برای لحظه‌یی هم شده، مرا دریابی!

مولایم!

من به محبتت محتاجم. اگر بخواهی برای درمانِ دردم مرا پیش طبیبِ دیگری بفرستی - هر چند با تجربه باشد - درمانی برایم نمی‌یابد، چون می‌داند و می‌داند که تنها درمانِ دردم تویی.

آقا جان!

دلم تنگ است. آسمان وجودم از دوری تو به تعبیر حباب است. قطره‌ی اشک‌هایم به خون آغشته، های نفس‌هایم به غم آمیخته، بغض در گلویم از هجران تو مانده. دست‌هایم سست، پاهایم لرزان، لبانم سپید، چهره‌ام نقاشی رنگ خورشید است. قلبم در اضطراب، دلم در ماتم دوری سیاه. چه قدر از دوری‌ات غمگینم.

نازنین یارِ دیرینه‌ی تک‌سوار قلبم!

بیا و دستانم را بگیر و تسلای دل غمدیده‌ام باش که از دوری تو شب و روزم هر دو سیاه است؛ حتا آبی دریا.

مهدیا!

باز آی که دلم بهانه‌ات می‌گیرد و وجودم در شب دوری می‌سوزد. چهره نمایان کن تا آرام‌گیرد وجود منتظر!

مولایم، امام زمان!

همیشه آرزو داشتم عشقی را در وجودم نگه دارم که نگهدارنده‌ی

احساس و اعتقادم باشد و حال پیدایش کردم و آن عشق تویی. آری! هر روز به تو می‌اندیشم و همیشه به یاد توام و به عشق تو می‌بالم!
صاحب الزمان!

درد فراق وجودم را افسرده کرده، با این حال چنین فراقی را دوست دارم؛ چون به خاطر توست! اشک‌هایم را می‌خواهم، چون به خاطر تو روی گونه‌هایم می‌لغزند! تپش قلبم را که به خاطر تو می‌زند، دوست دارم! دلم را که به خاطر تو می‌گیرد، نبضِ دستانم را که به خاطر تو می‌زنند، چشم‌هایم را که به خاطر تو پلک روی هم نمی‌گذارند، وجودم را که به خاطر تو غم‌دوری را تحمل می‌کند و به خاطر تو می‌جنگد، پاهایم را که به خاطر تو قدم برمی‌دارند، دوست دارم!

آقای من!

تو را در کنار خود حس می‌کنم! گویا رو در رو با تو سخن می‌گویم و تو با تمام بزرگی‌ات حرف‌هایم را گوش می‌دهی. آه! دیگر ذهن قادر نیست جمله‌یی بگوید و دست‌ها دیگر نمی‌توانند قلم در دست گیرند و چشم‌ها از بس باریده‌اند، قادر به دیدن نیستند و پلک‌ها آرام آرام بسته می‌شوند. آه! وجود نیز قادر به ادامه دادن نیست. تنها دلم هست که هنوز حرف‌های ناگفته‌ی زیادی دارد و باز می‌خواهد سخن بگوید. اما جان و روحم از بس حرفِ غربت شنیده‌اند و زبانم آن قدر از تنهایی و دوری سخن گفته، دیگر خسته‌اند! ولی این خستگی را می‌پرستند، چون در پس این دردها تویی!

مولای من!

تنها آرزویم این است که، سر بر سجده‌ی شهادت گذارم و به واسطه‌ی

تو، به دیدار محبوب نایل گردم!

امام زمان!

تنهایی مانند خورشیدی در قطب است که گرما می دهد، اما گرمایش
سرمای قطب را از وجود زمین نمی زداید. و نیز شایسته است بگویم،
تنهایی مشعلی بی شعله است، تنهایی چراغی ست اما بی نور، یا عشقی
بی هدف و غروبی بی طلوع و یا درختی بی ثمر و یا قلبی بی تپش. چه گونه
تنهایی را وصف کنم که آن از غروب غمها غمگین تر است! به من بگو
که چه گونه رفع تنهایی کنم؟ دوستت دارم تا زمانی که عشق در وجودم
نجوا می کند! خالصانه احساسم را نثارت می کنم، تا زمانی که قلبم
می تپد همیشه یادت می کنم و به انتظار هستم، تا زمانی که چشمی
برای انتظار باشد!

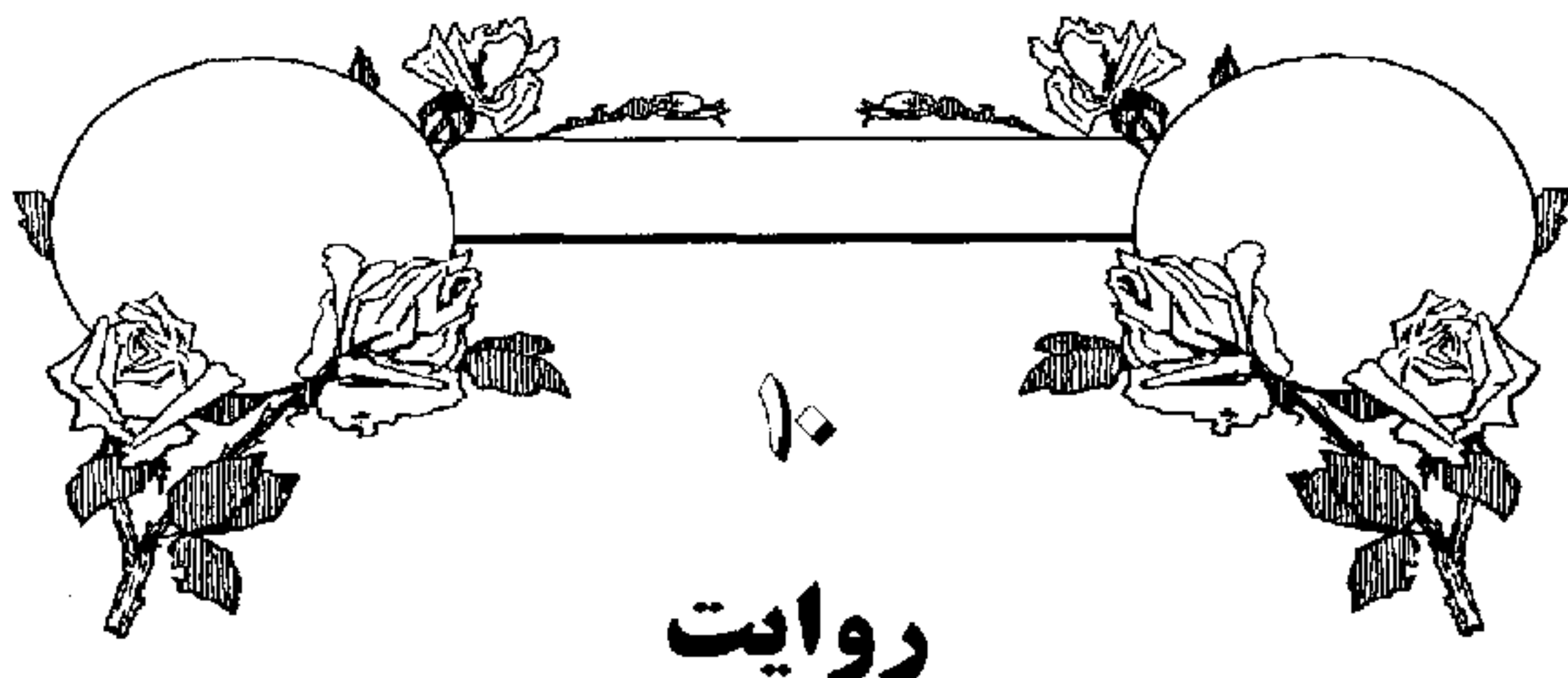
آرام جانم، مهدی!

زمانی سر بر سجاده می گذارم که تو معشوقه ام باشی. موقعی
آرام می گیرم که تو ظهور کنی. لحظه ای شاد می گردم که تو در اوج
خوشحالی پرواز نمایی. زمانی لبخند می زنم که شادی را در چشمان
تو ببینم.

صاحب الزمان!

با تمام احساسم می گویم، با قسم می گویم و با تمام وجودم می گویم:

دوستت دارم!



روایت

..... و زى پیامبر ﷺ به دختر خود، فاطمه علیها السلام فرمود:

– فاطمه جان! قبل از اینکه سر بر بالش بگذاری و به خواب روی، اول قرآن را به طور کامل بخوان و بعد کاری کن که از شفیعان ما شوی و سپس خوشنودی خدا و بندگان را فراهم کن و آن گاه عمره به جای آور.

فاطمه علیها السلام در پاسخ اظهار نمود:

– پدر جان! من توانایی انجام تمامی این کارها را ندارم.

پدر فرمود:

– اگر سه بار سوره ی توحید را بخوانی، گویی تمام قرآن را خوانده ای؛ اگر صلوات بفرستی، گویی از شفیعان ما شده ای؛ اگر استغفار کنی، گویی خدا

و بندگان را خوشنود کرده‌ای و اگر تسبیحات اربعه بگویی، گویی حج عمره به جای آورده‌ای.

□

پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «علی جان! هرگاه خواستی خداوند هر نوع بلایی را از تو دور کند، صد مرتبه بگو: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱

□

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر بنده‌یی که هر روز هفت مرتبه بگوید: أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، جهنم می‌گوید: خدایا! او را از من حفظ کن.»^۲

□

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «اگر مؤمنی در روز چهل گناه کبیره مرتکب شود، سپس از روی ندامت و پشیمانی این استغفار را بگوید، خداوند گناهان او را می‌بخشد:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يَقُوبَ عَلَيَّ.»^۳

□

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: «اگر کسی در روز صد مرتبه بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، از فقر و وحشت قبر نجات می‌یابد و توانگری به او روی آورده و درهای بهشت به روی او گشوده می‌شود.»^۴

□

۱. مفاتیح الجنان، ص ۳۲۲.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۳۲۰.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۳۲۰.

۴. مفاتیح الجنان، ص ۳۲۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که در روز صد مرتبه بگوید: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ**،^۱ حق تعالی بدنش را بر آتش جهنم حرام می‌گرداند.»

□

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هر که دو ماه پیاپی هر روز چهارصد مرتبه این دعا را بخواند، خداوند علم و مال بسیار برای او کرامت می‌فرماید: **اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَمِيعِ ظَلَمِي وَجُرْمِي وَإِشْرَاقِي عَلَى نَفْسِي وَآتُوبُ إِلَيْهِ**»^۲

□

امام محمد باقر علیه السلام فرموده است: «اگر کسی هر روز این دعا را بخواند، حق تعالی امور دنیا و آخرت او را کفایت می‌نماید: **بِسْمِ اللَّهِ حَسْبِيَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ أُمُورِي كُلِّهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الآخِرَةِ**»^۳

□

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «کسی که می‌خواهد حافظه‌اش زیاد شود، باید مسواک بزند؛ روزه بگیرد؛ قرآن بخواند، به خصوص آیت الکرسی را و ناشتا بیست و یک دانه مویز بخورد که برای حافظه نافع است.»^۴

□

۱. مفاتیح، ص ۳۲۹.

۲. مفاتیح، ص ۳۳۸.

۳. مفاتیح، ص ۳۴۰.

۴. مفاتیح، ص ۹۳۵.

از امام محمد تقی علیه السلام روایت شده که: «برای فرج و گشایش امر مواظبت کن با خواندن این دعا: يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ اِكْفِنِي مَا اَهَمَّنِي.»^۱

□

از امام صادق علیه السلام، روایت شده است: «برای درمان دردها این دعا را بخوانید: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ لِلّٰهِ فِي عِرْقِ سَاكِنٍ وَ غَيْرِ سَاكِنٍ عَلٰى عَبْدٍ شَاكِرٍ وَ غَيْرِ شَاكِرٍ.»^۲

□

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس سوره‌ی اَلْهُكُمُ التَّكَاثُرُ را به هنگام خواب بخواند، از عذاب قبر در امان می ماند.»^۳

□

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که بعد از ادای نماز واجب، تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را تنزیه کند و به دنبال آن، لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بگوید، خداوند او را می آمرزد.»

□

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس بعد از هر نماز واجب دعای عهد بخواند، امام زمان (عج) را در خواب و بیداری زیارت می کند. همچنین خواندن زیارت آل یاسین انسان را در آغوش امام عصر (عج) جای می دهد و انسان به این سبب، نزدیک ترین حالت روحی را به آن حضرت پیدا می کند.»

□

۱. مفاتیح، ۶۲۸.
۲. مفاتیح، ص ۶۳۶.
۳. مفاتیح، ص ۸۵۸.

از امام محمد تقی علیه السلام روایت شده است: «برای دَرْکِ حضرت مهدی (عج)، سوره‌ی حدید، حشر، وصف، تغابن و اعلیٰ را بخوانید.»

□

روایت است که، پربرکت‌ترین دعا برای دستیابی به محبوب، برای دَرْکِ شبِ قدر، برای تحقق حقایق قرآن و تحقق آرزوی مظلومان، دعای فَرَجِ است. کسی که بر این دعا مداومت کند، یوسف گمشده‌ی خود و آل محمد صلی الله علیه و آله را پیدا خواهد کرد.

□

یکی از راه‌های ارتباط روحی با امام عصر (عج)، مداومت بر نماز امام زمان علیه السلام است که در هر زمان و مکانی می‌توان آن را به جا آورد، و آن دو رکعت می‌باشد: وقتی سوره‌ی فاتحه را خواندید و به اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ رسیدید، آن را صد مرتبه بگویید و بعد از آن، ادامه‌ی سوره را بخوانید. رکعت دوم نیز به همین طریق است و بعد از اتمام نماز، تسبیحاتِ حضرت فاطمه علیها السلام را بگویید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستید.

□

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «هر که خالصانه برای امام زمانش گریه کند، من حاجتِ او را اجابت می‌کنم.»

□

از امام صادق علیه السلام روایت است که: «در چهار زمان برای دعا بکوشید: اوّل، هنگام وزیدن باد؛ دوم، هنگام زوالِ سایه؛ سوم، موقع باریدن باران

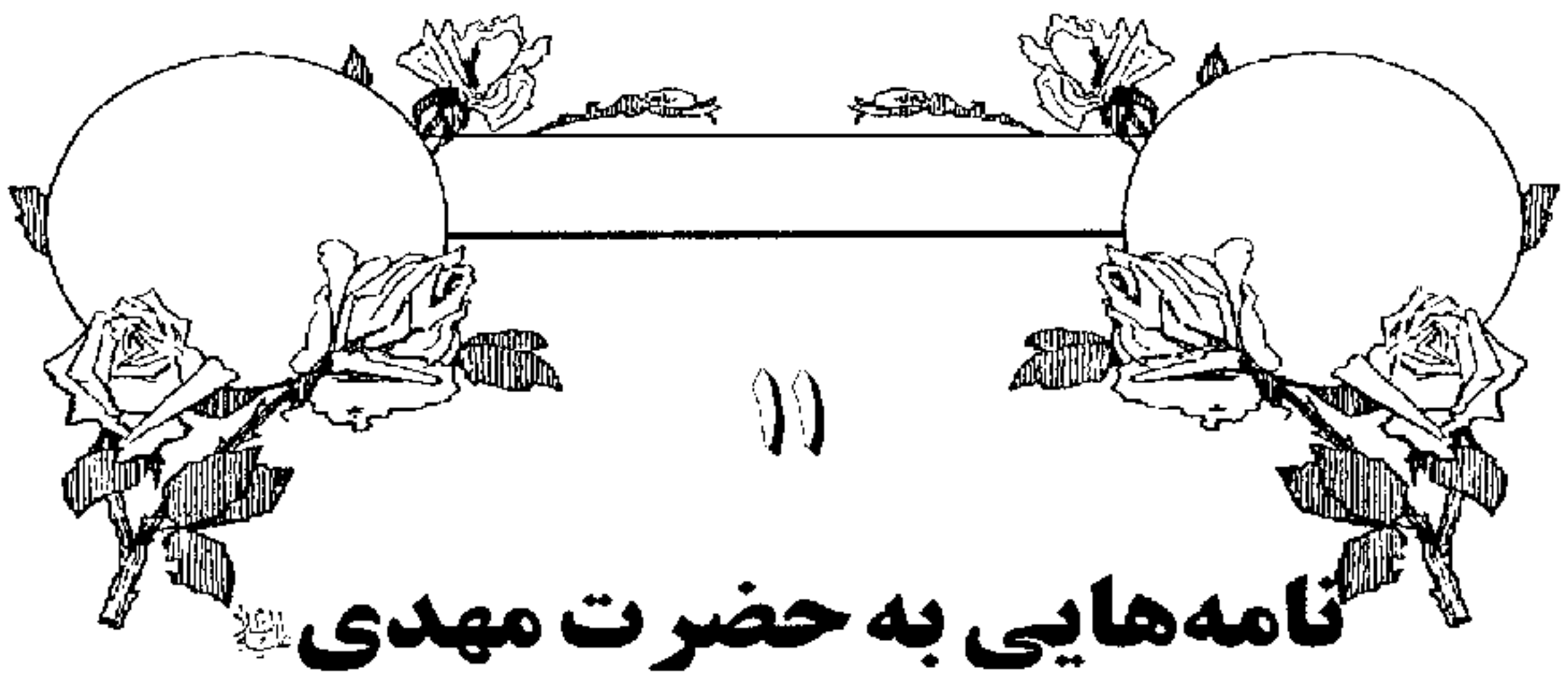
و چهارم، زمانی که اولین قطره‌ی خون شهید به زمین می‌افتد.»

□

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «دعا را در چهار وقت مغتنم شمارید: موقع قرائت قرآن؛ هنگام اذان؛ موقع بارش باران و زمان روبه‌رو شدن لشکر حق با باطل برای شهادت در راه خدا.»

□

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «هرگاه حاجتی از پروردگار خواستید، خداوند را ستایش و مدح کنید.»



نامه‌هایی به حضرت مهدی

ب... به نام تو که اسمت آغازگر هر کاری و ذکرت کلید هر در بسته‌یی ست.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ!

ای کسی که همه عمر داد از تو می‌زنم و هر ثانیه ذکر تو می‌گویم! ای کسی که سال‌ها در کوچه‌های عشق به دنبال تو می‌گردم و با زبان بی‌زبانی تو را می‌خوانم!

مولایم!

کدامین کوی را بگردم تا پیدایت کنم؟ دیگر قدم‌هایم تحمل کوچه‌های بن بست را ندارد!

مهدی جان! یوسفِ کنعانِ دوران!

خوب از منِ مجنونِ دل برده‌ای! حال کجا می‌کشانی ام؟ دل به کدامین
سوخت؟ نشانت را از کجا جویم، یا دلم را به کدامین سو به پرواز درآورم؟

مهدی جان! گمشده‌ی شهرِ دلم!

کجا پیدایت کنم؟

ای کسی که با مهربانی‌ات دل از همه برده‌ای! حال، دل‌های مجنون را
آواره‌ی کدامین دیار کرده‌ای؟ من، تنها و غریب در این زمانه چه گونه باید
صبر کنم؟ چه گونه فراق و غربت و تنهایی‌ات را تحمل نمایم؟ به کدامین
سو می‌کشانی ام؟

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ! الْأَمَانُ الْأَمَانُ الْأَمَانُ!

ای مرغِ دلم در هوای تو پیران! کجا ردپایی از خود جا گذاشته‌ای تا
سرمدی چشمانم کنم؟ جانم را فدایت نمایم تا تو از روی گرم نگاهی به من
بنمایی و دست‌گذاری ام را که به سویت دراز شده، خالی نفرستی.

مولای من!

چشم‌هایم به مهرِ تو امید بسته تا تو از روی مهربانی، شفای دردهای
بی‌درمان باشی و نوازشگرِ دل‌های شکسته و رفع عطش لب‌های ترک
خورده‌ی عطشانی باشی که امیدِ آب آوردنِ تو دارند و اگر ناامیدشان کنی،
تحملِ سرکوبِ دشمن نیاورند!

آفتابِ روشنی بخشِ دل‌های بی‌نورا! پروانه‌ی دلسوزِ دوران! غریبی ام را
ببین و تنهایی ام را تماشا کن، آن وقت خود قلمِ تقدیرِ سرنوشت را به
زیبایی ترسیم نما تا برای همیشه در گرو مهربانی‌ات باشم. من همان

همرازی‌ام که پا به پای سرنوشت با تو در امتداد خط تقدیر قدم می‌زنم
و در همه حال، شادی تو را خواهانم.

مهربانم!

اگر مرا به کنیزی قبول کنی، تا عمری باقی ست، وفادارِ خانه‌ات می‌مانم.

السَّلامَ عَلَیکَ یا مَهْدِیَ فاطمه!

سلامی با یک سبد گل محمدی و با عطرِ گلستانِ عشق به سویت روانه
می‌کنم تا شاید نگاهی به نشانه‌ی جواب سلام برایم به ارمغان بفرستی.

مهدی جان!

ای دشت شقایق‌ها! ای قلبت آبی آسمان پرنور و ای نگاهت عبور از
کهکشان‌های دور! چه می‌شود آن نگاهت برای ثانیه‌یی مهمانِ قلبِ
کوچکِ ما گردد و با آمدنت، خانه‌ی قلبمان را جلادهی و روحمان را مُصفاً
کنی؟ چه می‌شود دستانِ نوازشگرت نوازشگرِ ما شود و ما هم طعم نوازش
را از دستانت بچشیم؟ چه می‌شود که با لبخندت دنیای تاریکم را
روشنایی بخشی؟

ای همه عمرم!

سال‌هاست که با عشقت در کلبه‌یی زندگی می‌کنم و حضورت را
می‌خوانم تا احساسِ با تو بودن کنم، قلم بر لوحِ عشق می‌کشم تا سیمای
تو را ترسیم کند و من آن را بر دیوارِ خانه‌ی قلبم آویزان نمایم و هر روز
نگاهت کنم تا رفع دلتنگی شود. هر چند حضورِ تو چیز دیگری ست، ولی
به همین هم رضایت می‌دهم؛ چون لیاقتم بیش از این نیست!

یا ثارَ اللّهِ و ابنِ ثاره!

مهدی! ای نوبهارِ زندگی!

تو را به حقّ مادرت! آن کسی که در غربت تو شیون می‌کند و انتظارت را می‌کشد تا تو - میوه‌ی دلش - از سفر باز آیی و در آغوشت کِشد تا زخم سال‌های دوری را التیام بخشد و گریه‌ها و دلتنگی‌ها را از یاد ببرد و سختی‌کنایه‌های دشمنان و همه رنج‌ها را بیرون بریزد و بگوید: این است پسر من؛ نور دیده‌ی من؛ عشق سال‌های انتظارم؛ حال آمده، تا انتقام بگیرد، انتقام خون جوانانی که در راه خدا شهید شدند و وجودشان به یغما رفت، انتقام خون حسین و فرزندان حسین!

مهدی! یوسف فاطمه!

چه گونه دردِ غربت را برایت بازگو کنم، دردی که همه عاشقانت گرفتار آند؟ من از دلِ آنها آگاه نیستم، فقط این را می‌دانم که دوری و دردِ دوری، رنجی است که التیام نبخشد، مگر با مرهم آمدنت. این سخنِ تمامی کسانی است که دوستدار تو آند که می‌خواهند به عشقِ آمدنت، زنده‌دل باشند و جهان را جلا بخشند و نام تو را به هر زبانی بخوانند و قصه‌ی دوری‌ات را برای همگان بگویند تا همه همدل و هم‌صدا تو را بخوانند و خواستارِ قطره‌ی عشق تو باشند.

مهدی!

همه عالم به فدایت! هر جا که می‌روم، نام تو زبانزدِ خاصّ و عام است و مهربانی‌ات انگشت‌نمای همگان.

مهدی جان!

مهدیه که می‌روم و عاشقانت را می‌بینم، با خود می‌اندیشم که، آیا

مهدی در میان این گل‌های عاشق نگاهی به من حقیر هم می‌کند؟ وقتی این همه عاشقِ دلسوخته می‌بینم، دیگر شرمنده می‌شوم که نام خویش را عاشق تو بنامم! وقتی می‌بینم چه گونه بر سر و سینه می‌زنند و چه گونه با اشک تو را می‌خوانند، در عاشقی می‌مانم و می‌گویم: عاشقان واقعی، اینانند که صبحگاهان پابره‌نه به سوی تو می‌آیند تا بلکه یار را زیارت کنند، یا بوی عطرش را حس نمایند و به همین هم رضایت می‌دهند و این گونه ناله و زاری می‌کنند. آن وقت است که خجالت‌زده به خود می‌گویم: اینانند عاشقان واقعی!

مولایم!

با حسرت دیدن چنین عاشقانی، اشک می‌ریزم و می‌گویم: ظَلَمْتُ

نَفْسِي!

مهدی جان!

به من نیز نظیر این عشقی را بده که به اینان دادی، که این گونه عاشقی می‌کنند و دل می‌بازند. مولایم! در صحرا و کوه و دشت که قدم برمی‌دارم، بیشتر احساس می‌کنم؛ چون شنیده‌ام که در بیابان قدم می‌زنی و خیمه گاهت، سایه بانِ عابرین و محلّ آرامشِ دل‌های خسته و قلب‌های شکسته است. خوش به حال آن کسی که به خیمه‌ی تو پا می‌نهد تا آسایش یابد!

مهدی جان!

ای که وجودت مملوّ از مهربانی‌ست! بگو کی و کجا می‌آیی؟ خسته‌ام از زمانه‌یی که فریاد می‌توان زد، اما فریادرسی نیست! دلتنگم از دنیایی که

می توان در آن زیست، ولی زندگانی بی در آن نیست! آواره ام از جهانی که
پهناور است، اما مأمنی ندارد!

ای مونس دردهایم!

ای همه وجودم! ای همراز غم‌هایم! فقط تویی که می توانی دردی از
دردهایم بکاهی و رنجی از وجودم برداری و قلب شکسته‌ی مرا درمان
کنی. به امید اینکه تو، مظهر پاکی و صداقت، روزی صدای *أنا المهدی* سر
دهی و از خانه‌ی کعبه ظهور کنی و با صدایت جهان را از خواب گمراهی
بیدار کنی!

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ!

سلامی با عشق و صفا و صمیمیت به سویت می فرستم تا پیام آور
سلامم، سلام تو را با مهربانی برابم به ارمغان آرد.

صاحب الزمان!

دل‌تنگ توأم و دلم از دوریات در خانه‌ی خویش ماتم گرفته و در
و دیوار خانه را سیاه‌پوش نموده است! از غم دوریات مضطرب گشته
و عاشقانه نامت را می خوانم تا تو نظری از روی گرم بنمایی و این دل
سیه‌پوش را از ماتم تنهایی درآوری. اگر خانه‌ی قلبم را توصیف کنم، باید
بگویم آن قدر پریشان است که از صدای تپیدنش، همه اعضای وجودم
به ستوه آمده‌اند و این قلب تنها و شکسته یاوری ندارد که سر بر
شانه‌هایش گذارد.

پسر فاطمه!

قلبم به تو پناه آورده و تو را می خواند و التماس قلب رثوت می کند که

او را دلداری دهی و ملتمسانه می‌خواهد دعاهايش را اجابت کنی.

پسر فاطمه!

ای نور دیده‌ی علی و ای جگرگوشه‌ی نرجس خاتون! ای سخت‌سخن
خدا و ای لبتیکت لبیک همه عاشقان! تو را به ناله‌های زهرا علیها السلام و اضطراب
زینب علیها السلام و خانه‌نشینی علی علیه السلام و جگر پاره پاره‌ی حسن مجتبی علیه السلام!
و جسم بی‌سر شهید کربلا! از روی لطف نگاهی بنما و با ظهورت بر تمام
مسلمین منت گذار!

اگر سر بر خاک گذاشتم و آغوش خاک، مرا در برگرفت و من لیاقت
بهره‌مندی از حکومتت را نداشتم، پیشاپیش، ظهورت را تبریک می‌گویم؛
گر چه دوست داشتم به هنگام ظهورت کوچه‌ها را آذین ببندم و با اشک
چشم‌هایم جلو پایت را آب‌پاشی کنم و شوق درونی‌ام را بر همگان نمایان
سازم و فریاد زخم: ای منجی بشارت! ای عدالتخواه عالم! خوش آمدی! آخر
چرا رخ از دیدگانمان پنهان نموده‌ای؟

ای مهتاب آسمان دل‌ها! ای نور دیده‌ی چشم‌ها!

تا زنده‌ام انتظار ظهورت را می‌کشم.

مهدی جان!

تاکی به دل بگویم که تو به همین زودی‌ها می‌آیی؟ تاکی به چشم‌هایم
بگویم که به انتظار بنشینند که تو خواهی آمد؟ تاکی به قلبم وعده
دهم که عشق ندیده را باور کند، که تو خواهی آمد؟ آخر تاکی به
سان موجی باشم که ساحل را نبینم؟ **يَا بَيْنَ الْحَسَنِ!** به حسرت ماندن
تا به کی؟

مهدی جان!

می خواهم از دردها و از رنج‌های دیگران بگویم. دردهایی که عاشقان تو دارند. می خواهم بگویم دردهای دیگران، درد نداشتن و درد تنهایی نیست؛ بلکه دردهایشان از ظلم کسانی است که در پوست بره خودنمایی می‌کنند، ولی در درون، گرگی گرسنه‌اند. آنان به ظاهر شاخه‌ی امید پرورش می‌دهند، ولی از دورن، قصد سوزاندن از ریشه را دارند. کسانی که در مقابل مسئولیتشان بی‌اعتنایند و با مدرک ناحقی و بی‌عدالتی کار می‌کنند. کسانی که شعار آزادی سر می‌دهند، ولی با گلوله سرکوب می‌کنند. کسانی که دم از دوستی می‌زنند، ولی از پشت خنجر می‌زنند. کسانی دادِ عدالت سر می‌دهند، ولی خود بی‌عدالتی را پیشه می‌گیرند.

مهدی جان، ای عدالتخواه جهان!

فقط تویی که می‌توانی دادِ عدالت سر دهی؛ چون تو زاییده‌ی حقی.

مهدی جان!

فقط تویی که می‌توانی جهان را از گمراهی نجات دهی. فقط تویی که می‌توانی ریشه‌ی ظلم را بسوزانی و بدی‌ها را نابود و بدبینی‌ها را از چشم‌ها و دل‌ها پاک کنی. اگر تونمایی، بی‌عدالتی همه جا سیطره خواهد داشت، حتا در خانه‌های روشن.

مهدی جان!

باز هم از دردها بگویم؟ از دردهای غریب، از فریادهای بی‌صدا، از صورت‌های مضطرب، از دل‌های به خون نشسته، از قلب‌های شکسته، از

دست‌های ناتوان، از پاهای بی‌رمق، از چشم‌های بی‌سو و از فراموشی، فراموشی عاشقان به خاک خفته و زنده‌های گمنام؟ هر کسی زانوی غم بغل گرفته و داد از غربت خویش می‌زند. هیچ کس به فکر دیگری نیست؛ هر کس به گرفتاری خویش مشغول است و اعتنایی به دیگری ندارد، که پای درد و دل‌های دیگران بنشیند و تسلای دل‌های آنان باشد. جز تو کسی به فکر عاشقانت نیست و غیر از تو، کسی این دعا را زمزمه نمی‌کند: پروردگارا! شیعیان ما از ما هستند، از زیادی گل ما خلق شده‌اند و به آب ولایت ما عجین گشته‌اند. خدایا! آنان را بیامرز و گناهانشان را عفو فرما! پروردگارا! آنها را روز قیامت در مقابل چشم دشمنان مواخذه مکن؛ چنان‌که میزان گناهانشان بیشتر و ثوابشان کم است، از اعمال من بردار و بر ثواب آنان بیفزای.

یوسف زهرا!

فقط تویی مونس قلب‌ها و رازدار دل‌ها و امانت‌دار قصه‌های دوران.

مهدی فاطمه، امام زمان!

جهان به امید آمدنت برپاست و چرخ زمانه به امید ظهورت می‌چرخد و خورشید و آسمان به امید آمدنت استوار مانده‌اند. اگر جز این بود، هیچ کدام تاب استقامت نداشتند.

صاحب الزمان!

در گوشه‌یی از دنیا به نام آزادی، مسلمانان پرپر می‌شوند و در گوشه‌یی دیگر، به نام عدالت خانه‌هایشان تخریب می‌گردد و در جایی دیگر، با نام حمایت از بشر، خودخواهی را پیشه می‌گیرند و خود را ابرقدرت می‌نامند.

صاحب الزمان!

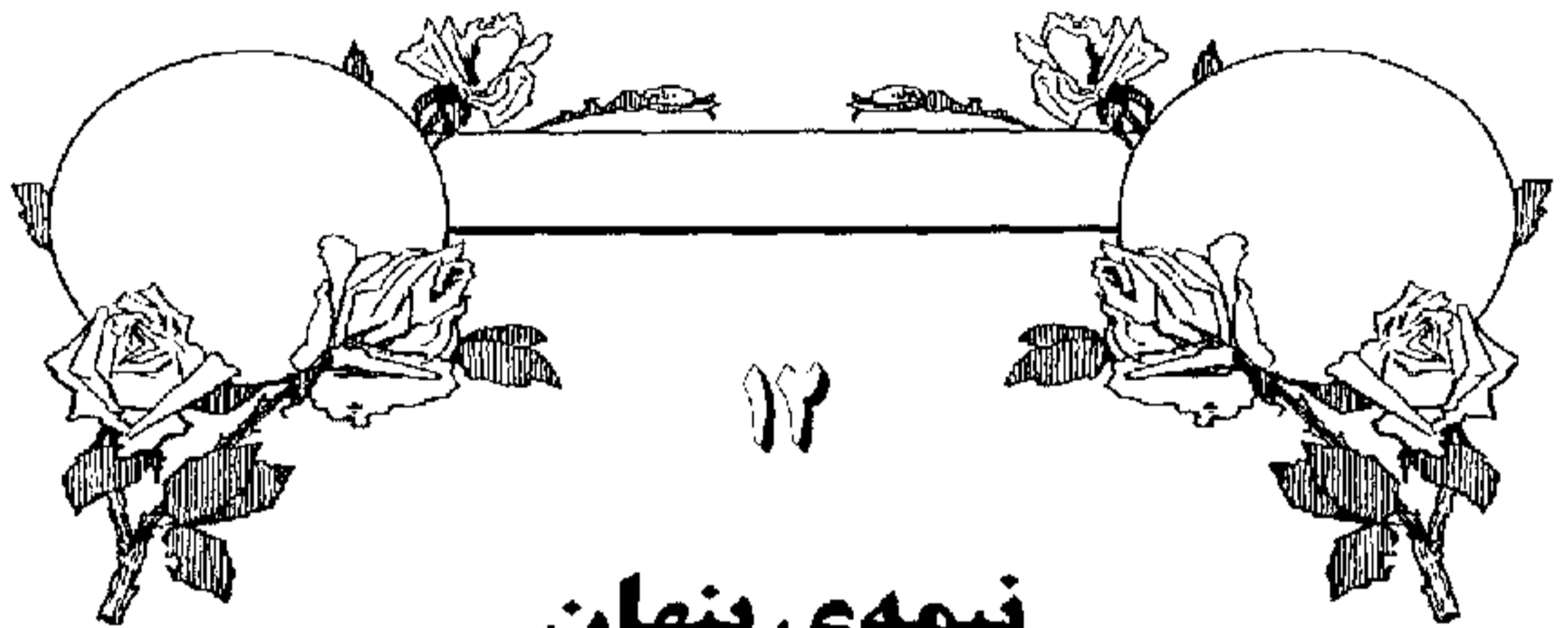
غزال دشتهای بی کران! مولای دل‌های عاشق! اگر بخواهم از
 بیدادگری و از درد و دل‌ها بگویم، آن قدر فراوان است که قلم در وصفش
 تاب نیارد و مُرگب اگر به اندازه‌ی عمقِ دریا باشد، باز کم می‌آید. پس ای
 فریادرسِ بی‌کسان! به فریاد برس! ای نجات‌دهنده! ای عدالت‌خواه! به
 فریاد برس! مظلومین چشمِ امید به نگاهِ تو دارند و عاشقان، به وصالِ تو
 چشمِ دوخته‌اند و بی‌کسان، به همدردیِ تو دل‌باخته‌اند و یتیمان، به
 نوازشِ تو امید بسته‌اند.

مهدی جان!

کی می‌شود که ظلم و فساد از بین برود؟ آخر مگر می‌شود بی‌ظهورِ تو
 عدالت حاکم گردد؟ کاش مسلمانان زمین را از آلودگی پاک می‌کردند تا
 زمینه‌ی ظهورِ فراهم می‌گردید! کاش صبرِ تو، نامِ تو، وردِ زبانِ جوانان
 می‌شد و قصه‌ی زندگیِ تو، قصه‌ی هر شبِ کودکان می‌شد! کاش جوانان
 درسِ ایمان و استقامت و غیرت و مردانگی را می‌آموختند تا ظلم از
 عرصه‌ی جهان پاک می‌گشت!

مهدی، خورشید همیشه تابنده!

به جهان بتاب تا نورت روشنی بخشِ عالم گردد.



نیمه‌ی پنهان

ه..... هر کجا می‌روم، سخن از توست. همه تو را می‌شناسند. تو برای هیچ کس گمنام نیستی، حتی برای کودکان که تازه حرف زدن را یاد گرفته‌اند. اسم تو سوگند همه زبان‌هاست و با این سوگند، همه به هم اعتماد می‌کنند و رازها و امانتی‌ها را به هم می‌سپارند و دیگر به هیچ ضمانت‌نامه‌یی احتیاج ندارند؛ چون قسم به اسم تو، از هر ضمانت‌نامه‌یی معتبرتر است.

اسم تو عاشقان را به وجد می‌آورد. می‌بینی که چه گونه با اسمت عشق بازی می‌کنند و چه گونه از فراق می‌گریند؟ اسم تو لرزه بر اندام هر عاشقی می‌اندازد! نام مبارکت بر سر هر لوحی حک شده و دل بی‌قرار و

منتظر هر عاشقی را می لرزاند!

تو همان نیمه‌ی پنهانی هستی که همه جا حضور داری، ولی کسی حضورت را دُرک نمی‌کند. تو همان غریبه‌ی آشنایی که همه می‌شناسند، ولی به جانمی‌آورند.

در حصارِ ثانیه‌ها و دقیقه‌ها گرفتارم، زمانه که حاکمِ ثانیه‌ها و دقیقه‌هاست، بر من حکم می‌راند و مرا در مردابِ تنهایی به اسارتِ فراق درمی‌آورد و دیگر راه نجاتی نیست که من از این گرداب بیرون آیم. اگر تو دست مرا نگیری، غرق خواهم شد و به گردابی فرو خواهم رفت که از شیاطین پر است و از بی‌بند و باری لبریز.

اگر تو دستم را نگیری، در مردابِ زندگی غرق خواهم شد و برای همیشه غرق در ابهام. اگر تو دستم را نگیری، من در این زمانه‌ی بی‌تدبیر گم می‌شوم و دیگر کسی دستم را نمی‌گیرد و من آبی آسمان را و زلالی آب را تیره و آلوده خواهم دید. اگر تو دستم را نگیری، من در اعماقِ گردابِ مستی فرو می‌روم و آن وقت، حتّاً جهنّم هم لایقِ من نخواهد بود. ای کسی که نامت بر دریچه‌ی قلبم حک شده و با بردنِ نامت، قلبم آهنگِ عشق می‌زند و دل بی‌تابی می‌کند! روزی نیمه‌ی گمشده‌ی تو را پیدا خواهم کرد و پرده از رُخت خواهم کشید و آن سیمای زیبایت را خواهم دید.
ای نیمه پنهان!

تو مخفیانه دستِ عاشقانت را می‌گیری و دادرسی همه دردمندانی و هیچ توقعی نداری، جز اینکه آنان را به خدا نزدیک کنی، آن هم به سود خودشان، وگرنه ظَلَمْتُ نَفْسِی!

ای کسی که از دیدگان پنهانی! ولی مهربانی‌ات را همه می‌بینند، ای کسی که از ما دوری! ولی نزدیک‌تر از خود ما به ما هستی، ای حجة ابن الحسن! تو را به خدا! شفیعمان باش و برایمان دعا کن! با اینکه فرسنگ‌ها از تو دورم، دوری‌ات را احساس نمی‌کنم! اگر چه چهره‌ات را ندیده‌ام، اما برای خود سیمای زیبایت را ترسیم کرده‌ام و آن را در قلبم قاب گرفته‌ام. با آن، خانه‌ی دلم را جلا داده‌ام و بهترین جا را برای آن انتخاب نموده‌ام.

هر روز به فکر توأم و هر لحظه بی‌قراری‌ام بیشتر می‌شود! وقتی که طلوع را به غروب می‌رسانم، وقتی که به غروب می‌نگرم، دلتنگی، وجودم را می‌گیرد! غروبِ عاشقی‌یی که رنگ آن برای عاشقان طلایی‌ست و خاطره‌آور، برای من عاشق از هر شب تاری تیره‌تر است؛ چون طلوع را که به غروب می‌رسانم، یار را نمی‌بینم. حال چه گونه در غروبِ عاشقی یادآورِ خاطره‌یی باشم که حتا تصویری از تو را ندارم.

ای نیمه‌ی پنهان!

کامل بتاب و رخ بنما! اگر تو یاری کنی، جسمم آرام می‌گیرد. پس فکری برای دل بی‌تابم کن!
مولایم!

هر لحظه بی‌تابم، چون همیشه به این می‌اندیشم که، چه می‌کنی و کجایی؟



..... سال‌هاست که پشت پنجره‌ی انتظار نشسته‌ام و با بی‌قراری، روزهای زندگی را پشت سر می‌گذارم. امید بود و نبود برایم یکسان شده. رفتن یا ماندن برایم فرقی ندارد و همچون غروبی غم گرفته، به دنبال روشنائی می‌گردم و از ثمره‌ی انتظارم، تنها عکس خیالی تو را به یادگار دارم. شاهد مرگ خویش در خود هستم که چه‌گونه انتظار مرا از پا درآورده و اعضای وجودم چه‌گونه در اضطراب و دلتنگی، راه زندگی را پیش گرفته است!

هر چه از عمرم می‌گذرد، افسوس می‌خورم که بی‌تو راه می‌پیمایم و بی‌تو روزگار را سپری می‌کنم. دلم از عالم گرفته! وای بر من که یا گناه تو را

از خود دور کردم و حال بی قرار توأم! اکنون چه گونه محفلِ عشق را نورانی
سازم که دل جای دیگر و جسم به اندوهِ زمانه گرفتار است؟ اگر تو نیایی، یا
رد پایی از خود به جا نگذاری، می میرم؛ آن وقت چه کسی می تواند دلیل
مرگم را به زمانه بگوید و یا چه کسی می فهمد که من از فراق تو جان
سپردم؟ اگر تو نیایی، زمانه خاموش می ماند و شمع و پروانه هر دو
می میرند. تو می دانی که من از فراق چه ها کشیده ام، باز هم تعلل
می کنی و نمی آیی؟

کاش قطره اشکی بودم که در چشمانت به دنیا می آمدم و بر پای
پلک هایت جان می دادم! من هنوز به دنبال نیمه ی گمشده ی وجودم
هستم. هنوز تو را کامل نشناخته ام.

ای همه هستی من!

در نگاهِ مهربانِ تو، عشق به معنای زندگی ست و عاشقی در واژه ی
زیبای تو به معنای پرستش است.

ای همه وجود من!

روزها و سال هاست که تو در خاطره ی وجود من نقش بسته ای و من با
خاطره های خیالی تو زندگی می کنم. هر روز به یاد تو عشقم را برای گدایی
قطره یی از محبتت به در خانه ات می فرستم و امید دارم که در به رویم باز
کنی و امیدم را ناامید ننمایی!

آقای من!

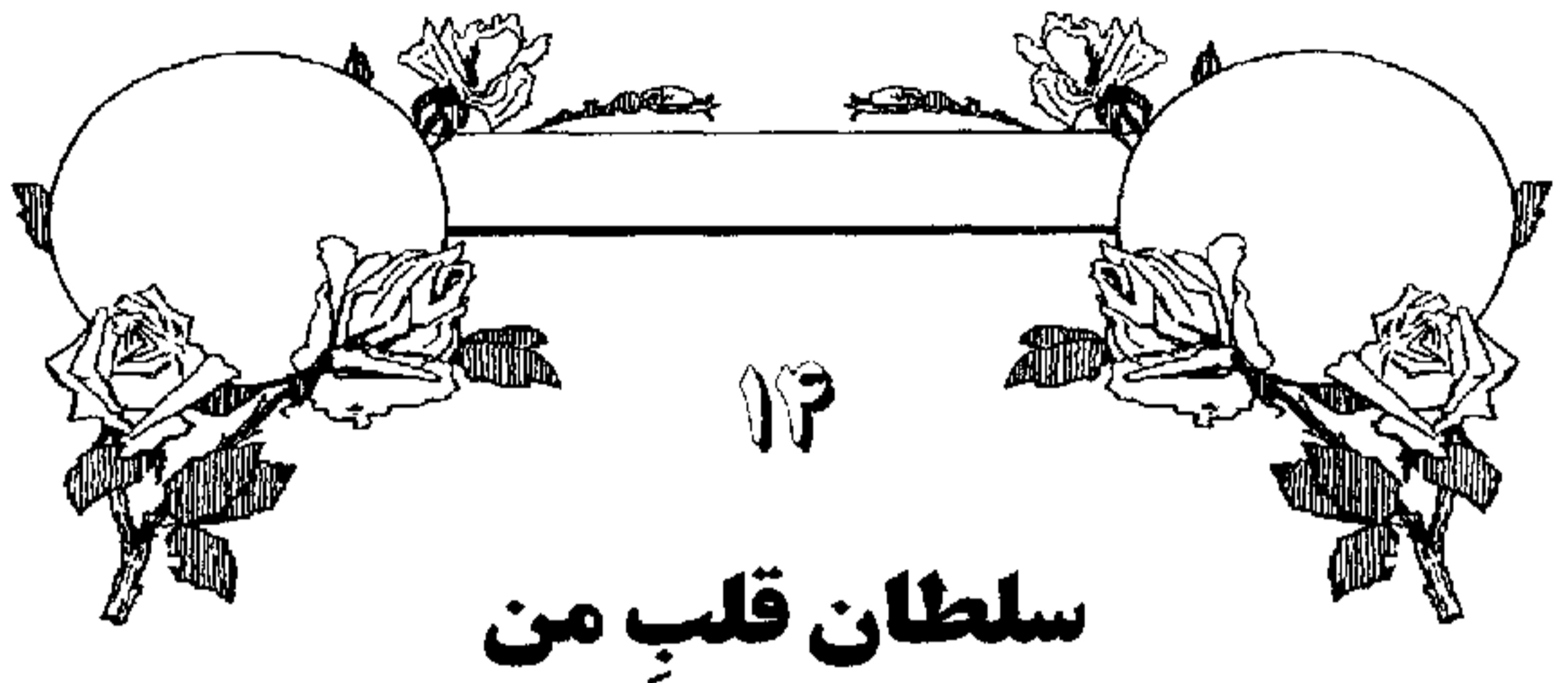
هر روز صبح که چشم هایم با اذنِ پلک از خواب برمی دارند من به یاد تو
سجده ی عشق می نمایم و برای تو دعا می کنم. کاش صدایم که به تو

التماس می‌کند: در امواج دنیا با من بمان را بشنوی و جوابی دهی!
چه گونه بی‌قراری را تحمل کنم؟ تا کی باید در انتظار بود و تا چه وقت
باید به پای تنهایی نشست؟ من بی تو اقیانوسی بی ساحلم و گلستانی
پژمرده، و بی تو وجود من خالی از همه چیز است. حتّا دشتِ محبت، بی تو
رنگِ ارغوانی ندارد. من چه گونه درد و رنجِ تنهایی را برایت بازگو کنم تا
بدانی از دوری‌ات، چون ماهی افتاده در خشکی و پروانه‌یی به دنبال
شمع؟ من بی تو هیچم، اگر یاری‌ام نکنی!

بی تو زندگی برایم مرگ است و دنیا جهنّم. روزگارم لحظه‌نویس
روزهای انتظار است و وجودم سخت در این شورِ مستی می‌سوزد و جلو
چشمانم آب می‌گردد!

مولا جان!

خواهی آمد، می‌دانم. دلم گواه می‌دهد که به همین زودی‌ها می‌آیی
و پرچمِ تباهی را با رنگِ زیبای صلح عوض می‌کنی. کاش آن روز فرارسد
و بر خطّ انتظار نقطه‌ی پایان گذاری!



آن روزهای جهل که شیطان مرا در بر گرفت و مرا از تو جدا کرد، وقتی آن حس عارفانه را در قفس خیالی، زندانی نمود، وقتی درهای نوازش تو را به رویم بست، فانوس زندگی ام خاموش گشت، خورشید آرزویم غروب کرد و امیدم به یأس مبدل شد! دیگر ادامه‌ی حیات برایم سخت بود! آری، بی تو بودن برایم رفتن به استقبال مرگ جهنمی بود. چه گونه می توانستم با آن سیل احساس کنار بیایم و چه گونه می توانستم تو را فراموش کنم، تا اینکه دریای محبتت دست مرا گرفت و مرا از حصار شیطان بیرون کشید و مرا هدایت کرد و من باز تو را به دست آوردم.

می دانی شیطان به من چه گفت که من اسیر او شدم؟ او گفت اگر با من

باشی، من تمام آرزوهای تو را برآورده می‌کنم. وقتی به او گفتم آرزویم دیدار تو و ظهور توست، او مرا در زندان خویش اسیر نمود و با بگو مگوهای نادرستش و وسوسه‌انگیزش خواست ذهنیت مرا تغییر دهد. اما خالق یکتا این اجازه را به او نداد و مرا از دست او نجات داد؛ چون او می‌دانست که من تو را می‌خواهم و برای رسیدن به تو، جهل را پیش گرفته بودم. چون شنیده بودم که اگر همه گمراه شوند، تو زود می‌آیی. ولی چه افکار شومی!

سپاس خدا را که راه راست را به من نشان داد و تو را به من برگرداند و به من فهماند که این اولین نشانه برای رسیدن به توست و باید از این راه بروم. من در مقابل ظلم ایستاد و در قبال ظالم زانو نزدم تا راه و روش تو را به همگان بیاموزم، تا تو از من راضی گردی و من تو را از دست ندهم. من برای به دست آوردن تو، از مرز همه نادرستی‌ها عبور کردم و از هر دره‌یی گذشتم و با هر کسی که با تو تضادی داشت، مبارزه نمودم و تو را آن گونه که بودی، شناساندم، نه آن گونه که دیگران تو را معرفی کرده بودند که، اگر بیایی، همه را از بین می‌بری.

من برای به دست آوردن تو از هر پل شکسته‌یی، از هر جنگل تاری، از هر کویر خشکی، از هر دریای طوفانی‌یی گذر کردم. من تو را به هیچ قیمت از دست نخواهم داد. تو در زوایای قلبم آرام بر صندلی عشق تکیه زده‌ای و سلطان قلب من شده‌ای. من تو را از دست نخواهم داد. ای همه وجودم!

سال‌هاست که با تو زندگی می‌کنم و از حاصل زندگی‌ام، غمی به یادگار

دارم؛ غمی که وجودم را با خود به یغما برده است. چه گونه بازگویش کنم که با گفتنش، تنم می لرزد و وجودم سُست می گردد! غمی که مرا می آزارد، حضورِ تو در بی حضوری ست. من با تو زندگی می کنم، اما حضورِ تو در خانه‌ی قلبم رؤیایی ست. به چه کسی بگویم تو با منی، اما جدا از من؟ چه کسی حرفِ مرا باور می کند، جز تو که حامیِ قلبِ منی؟ دقیقه‌های بی شماری ست که با خیالت زنده‌ام و زندگی می کنم. از روزی می ترسم که روزگارِ بی وفا، حتّاً خیالِ تو را هم از منِ غمگین بگیرد! نه! نخواهم گذاشت. من عشقِ تو را در خانه‌ی وجودم با لطافت پذیرفتم و با محبت، او را در رتبه‌ی اوّل نشاندم. به خدای عالم قسم! که تا جان در بدن دارم و تا قلبی می تپد، به یاد تو باشم و تا آخرین روزهای زندگی‌ام، عشقِ تو را در خانه‌ی دلم حرمت بخشم و تو را همیشه دوست بدارم و هیچ‌گاه تو را از خود جدا نکنم؛ چه پیش از مرگ، چه پس از مرگ. کاش دنیا برگلزارِ شهادت با خاکِ سرخ می نوشت که، عاشقِ جان باختن را دوست می دارد.



..... اگر تو بیایی، بهار همیشه ماندنی ست و سبزه‌ها همیشه شاد. اگر تو بیایی، نسیم گل‌ها را با ملایمت لمس می‌کند.

اگر تو بیایی، لانه‌ی هیچ پرنده‌ی بی‌دست صیّاد ویران نمی‌شود و هیچ آهوئی در دام نمی‌افتد.

اگر تو بیایی، آسمان همیشه صاف است و ابرها در غم انتظار هرگز نمی‌گریند. اگر تو بیایی، گلستانِ گل‌های شب‌بو هر شب عطرافشانی می‌کنند.

اگر تو بیایی، هیچ گرسنه‌ی سر بر بسترِ خواب نمی‌نهد و هیچ مزدوری نمی‌تواند نان دیگری را غصب کند.

اگر تو بیایی، دیگر پروانه‌یی به گرد شمع نمی‌گردد تا در فراق تو بسوزد.
اگر تو بیایی، عدالت بر همه جا حکم می‌راند. اگر تو بیایی، کودک یتیم
بی‌نوازش نمی‌ماند و احساس کمبود محبت نمی‌کند.

اما اگر نیایی، جوانه‌ی نونهال خشک می‌شود و درخت سرو با
استقامت خمیده می‌گردد. اگر تو نیایی، آبشار خشکیده و زیبایی را از
یاد می‌برد.

اگر تو نیایی، سیلی ظالمان همیشه برگونه‌ی مظلومان می‌خورد
و صدای ظالم همه جا به گوش می‌رسد.

اگر تو نیایی، پرستو رسم کوچ کردن را از یاد می‌برد و می‌میرد. اگر تو
نیایی، ماهی در آب جان می‌دهد. می‌دانی که حتّاً آب هم انتظار تو را
می‌کشد تا بوسه بر پایت زند؟

اگر تو نیایی، زمانه می‌ایستد و دنیا بی‌تحرک می‌ماند. اگر تو
نیایی، زمین می‌میرد و آسمان از هم پاشیده می‌شود و خورشید برای
همیشه غروب می‌کند و ستاره به افول می‌گراید و مهتاب برای
همیشه می‌میرد.

اگر تو نیایی، امید خاموش می‌شود و آرزو در دل مرداب فرو می‌رود.
ای پسر فاطمه!

تو را به خدا ظهور کن! تا آرام گیرم و صدای تپش قلب خویش را
شاد بشنوم و به آرامش کامل برسم. من تو را دوست دارم و تا قلبی
در سینه زندگی می‌کند، من چشم به راه می‌مانم و ظهورت را از خدای
متعال خواستارم.

امام زمان!

ناتوانم که چیزی از عشقت بگویم! ولی می دانم که هیچ کس در عشق
به پای تو نمی رسد. آن قدر مقامِ عشقِ تو بالاست که باید نامِ عشقِ
تو را طلای نایاب نهاد. تو در آستانه‌ی محبت برای دیگران از عشقت
هیچ دریغ نمی کنی و با شوق به استقبال می روی.

مهدی فاطمه!

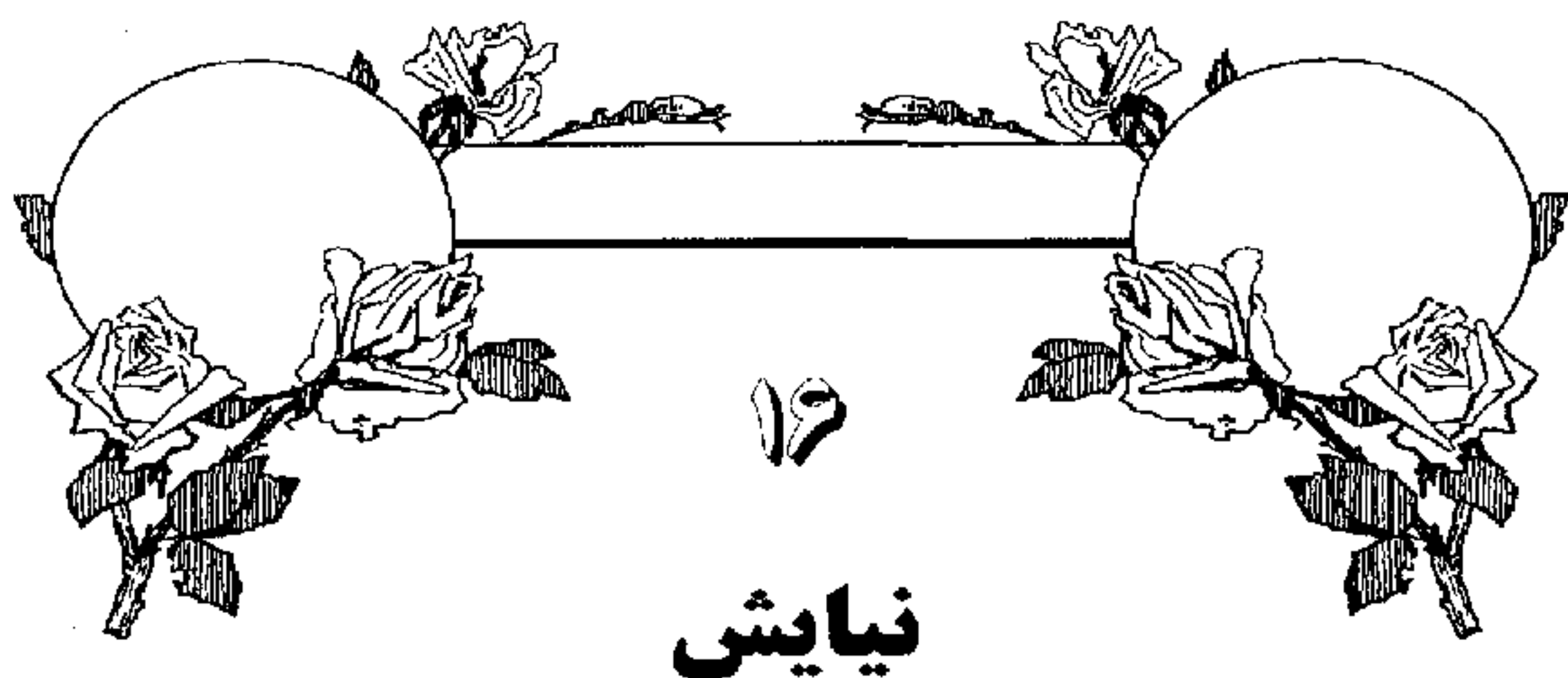
تو نگاهِ عشق را به من حقیر آموختی. تو سکوت را در دلِ شب با صوتِ
قرآن شکستی و به من یاد دادی که چه گونه در دلِ شب راز و نیاز کنم. تو
سرود عشق را با معنایش برایم خواندی. حال چه گونه رویت را از من
پنهان می نمایی که من در حسرتت آواره بمانم؟

مهدی جان!

تو شکوهِ عظمتی و بنیانگرِ عشق، و من گدای عشقِ تو و غمگین از
هجرات! پس چرا رو به من حقیر نمی کنی تا جانِ دوباره‌یی گیرم؟

مهدی جان!

به التماسِ تپشِ قلبم، عشقت را با مهربانی به جانم هدیه نما و از من
یادی کن!



..... بِنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ.

پرودگارا! تو دری از رحمت به سوی ما و قوم ما بگشا که، راه تو راه حق است و تو بهترین گشاینده‌ای.»

پرودگار بی‌همتا! یکتای قدوس! من تو را با این نام‌ها دوست می‌دارم. تو آن قدر قدرتمندی که من در وصف تو، لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ می‌گوییم.
محبوب من!

دستانم را ببین که چه گونه به درگاهت دراز شده و زبانم چه گونه التماس تو می‌گوید و چشم‌هایم از سیل اشک لبریز است و امید به درگاه تو دارد تا تو با کرامت و مهربانی‌ات بر بنده‌ی ضعیف و ذلیل و حقیر و

مسکین و مستکین خود ترحم کنی؛ چون شایستگی این همه نعمت را ندارد. پرودگارا! در را باز نما و پذیرای من باش. من همان بنده‌ام که هر شب و روز تو را می‌خوانم و حضورت را در قلبم خواهانم. گر چه گنه‌کارم، گر چه کوله‌بارم از بار گنه پر است و بر دوشم سنگینی می‌کند، اما با هزاران امید به درگاه تو آمدم و از تو طلب بخشایش می‌کنم. اگر توبه‌ام را نپذیری، به تو می‌گویم: یکتای من! پس چرا فرموده‌ای هر چند توبه شکستی، باز آی؟

می‌دانم تو بخشنده‌ای، تو را به حق رسولت! حال مناجات را از من دریغ مدار و اشک چشم‌هایم را خشک مکن و عشق خود را از من مگیر! من به تو دلبسته‌ام و قلبم به خاطر حضور تو می‌تپد! من تو را با حضور قلب می‌خوانم، من تو را به عظمتت صدا می‌زنم، من تو را در دل شب می‌خوانم و پنهانی برایت اشک می‌ریزم!

ای مهربانی که مرا می‌بینی و از آینده‌ام باخبری و می‌دانی که بد هستم، ولی باز بر من رحمت می‌کنی و درهای امید را باز می‌کنی، با این حساب که ناامیدی، گناهی بزرگ است!

ای آفریننده‌ی گل‌های یاس! من تو را چه گونه توصیف کنم که تو خالق همه آنهایی؟ تو به عدالت و نیکی و بخشش فرمان می‌دهی و از کار ناروا منع می‌کنی، پندمان می‌دهی تا شاید اندرز گیریم. تو چه گونه می‌توانی با این خوبی‌ها مرا در آتش بسوزانی؟

تو دوست داری که بهشت مملو از بندگانت باشد، ولی این ماییم که با کردار خویش جهنم را آشفته می‌کنیم و قسم‌ها را پس از تأکید کردن -

که تو را ضامن آن کرده‌ایم - می‌شکنیم و همانند کسی می‌شویم که رشته‌ی خویش را از پس تابیدن پنبه کند و پاره پاره. این بنده‌ی شرمسار، لایق هیچ نیست. بنده‌یی که تو را می‌خواند و پس از اجابت، تو را فراموش می‌کند. اما تو باز هم او را دوست می‌داری و در توبه را همیشه باز نگه می‌داری و به انتظار می‌نشینی که برگردد.

ای نجات دهنده‌ی همه عالمیان!

مهدی در پشت پرده‌ی غیبت منتظر دستورِ توست و ما چشم انتظارِ اویم. تو فرمان می‌دهی که باران می‌بارد، تو امر می‌کنی که زمین می‌جنبد و با اشاره‌ی توست که خورشید طلوع و غروب می‌کند، پس فرمان بده که مهدی ظهور کند! محبوبا! به درگاہت سپاس می‌گذارم و به فرمانت سر تسلیم و رضا به سجده می‌گذارم.

پروردگار من! آنانی که خودپرست و خودبینند، به لطف تو پی نمی‌برند و منع تو را در همه جا جرمان می‌پندارند. پروردگارا! مرا از اندیشه‌های نابهنجار بازدار و مگذار مردمِ مظلوم را ضعیف بشمارم و برای دنیاداران به عنوان دنیا داری، فضیلتی بیندیشم؛ زیرا فضیلت و شرف ویژه‌ی قومی ست که به طاعت و عبادت تو برخاسته‌اند. عزیز آن کسی ست که پیشانیِ مذلت به درگاه تو می‌نهد و خویشتن را در مقام بندگی، ذلیل و پست می‌انگارد.

خداوندا! در شب‌های تیره و تار قرآن مجید را مونس ما ساز و از وسوسه‌های خطرناک شیطان ایمنمان گردان!

پروردگارا! هنگامی که کودک بودم، با شیرِ مادر روزی‌ام دادی و حال

که بزرگ شده‌ام و روی پای خویش می‌ایستم، باز هم روزی ام می‌دهی و هیچ مزدی برای دادنِ روزی از کسی نمی‌ستانی و نیاز به هیچ تشکری نداری. اما این منم که باید شکرانه‌ی نعمتِ تو کنم تا این همه خوبی را از یاد نبرم که چه کسی در اختیارم نهاد و دچار فراموشی نشوم، که اگر چنین شود، به خود بد کرده‌ام، نه به تو. تویی که بی‌نیاز از همه چیز هستی!

پروردگارا! عذاب را برای ما به تأخیر انداز و مهلتِ کوتاهی ده تا آنچه فوت شده، جبران کنیم و تو را اطاعت و پیغمبرِ تو را پیروی نماییم.
پروردگارا! نورِ علم و ایمان را برای ما کامل گردان و ما را بیمارز، که تو به هر چیز قادر و توانایی!

پروردگارا! به عطرِ سجاده‌ی محمد ﷺ و به مناجاتِ علی علیه السلام! ما را قرینِ هدایت کن!

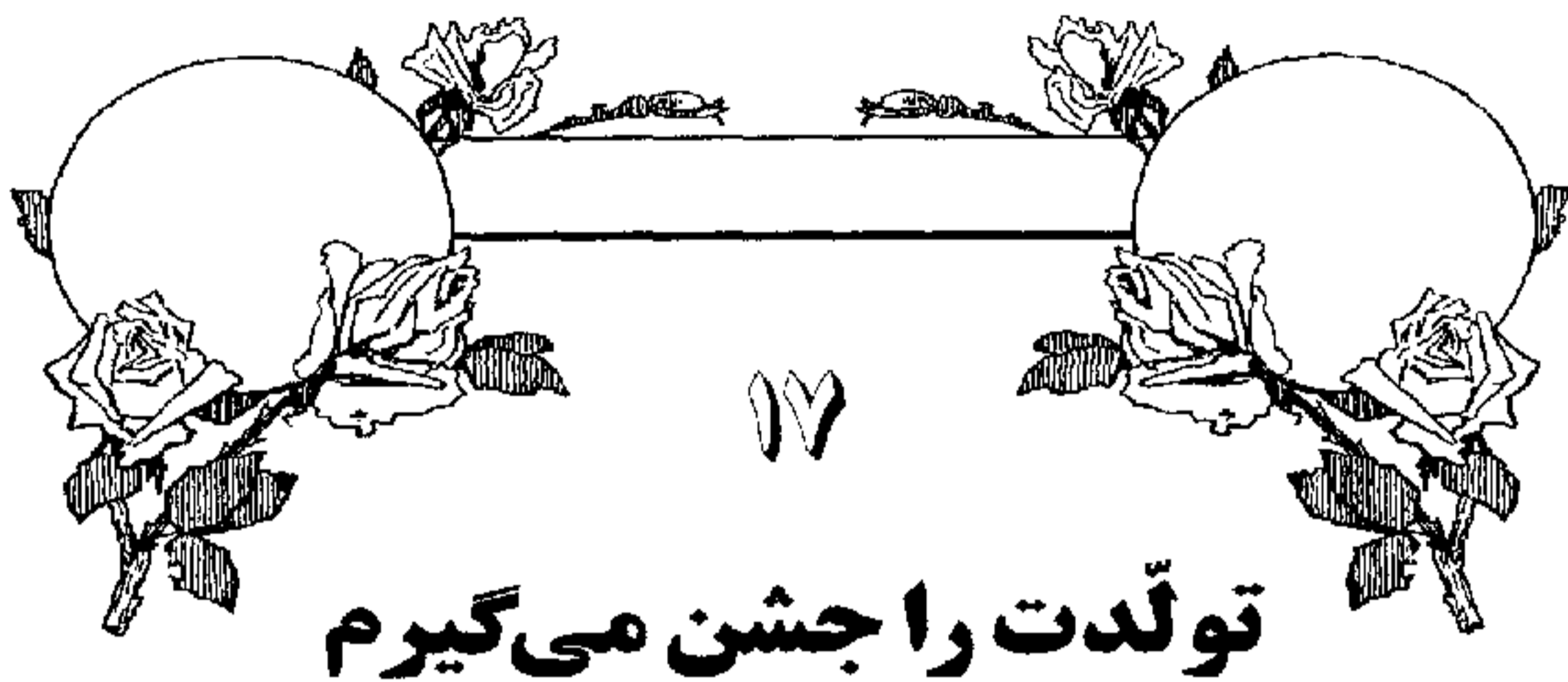
خدایا! هیبتت را چنان در دلم بینداز که هرگز گمراه نگردم و گناه نکنم.
پروردگارا! آگاهم گردان از لحظه‌یی که آسمان از هم پاشیده می‌شود و زمین صاف می‌گردد و خورشید بی‌نور، و کسی به فریاد نمی‌رسد، جز اعمالمان و دستِ مهربانِ تو.

خدایا! کدام یک از این نام‌های: یا الله یا رَحْمَنُ یا رَحِیْمُ یا خَالِقُ یا رَازِقُ یا بَارِئُ یا اَوَّلُ یا اَخِرُ یا ظَاهِرُ یا مَالِکُ یا قَادِرُ یا وَاهِبُ یا وَهَابُ یا تَوَّابُ یا حَکِیْمُ یا سَمِیْعُ یا بَصِیْرُ یا حَمِیْدُ یا عَفُوْرُ یا وَدُوْدُ یا وَتْرُ یا بَاعِثُ یا فَاتِحُ یا فَارِجُ یا فَآخِرُ یا مُذِلُّ یا جَلِیْلُ یا جَمِیْلُ یا قَیُّوْمُ یا جَبَّارُ یا صَمَدُ یا سَنَدُ یا سَیِّدُ و... تو را بخوانم که اسمِ اعظم باشد و من به هنگام خواندنِ آن، دعایِ فرَج را زمزمه کنم تا

ظهورِ حجتِ فرا رسد و کدامین اعمال را انجام دهم که بر من عطا کنی
مهربانی اش؛ رحمتش؛ دعایش و نیکی اش را که من به واسطه‌ی او به
دریای رحمت تو رسم.

خدایا! اگر مرا در قعر جهنم هم بیندازی، بر من ظلم نکرده‌ای؛ اگر
هر روز به جای آب، مذاجم دهی، بر من ستم نکرده‌ای؛ اگر هر ثانیه
مراقبِ روح کنی، بر من بد نکرده‌ای؛ چون بارِ گناه من آن قدر
سنگین است که نامه‌ی اعمالم سیاهی می‌زند. اگر تو مرا رخصت نداده
بودی که باز گردم و توبه کنم، جهنم هم از من روی برمی‌گرداند؛ منی
که شکر نعمت‌هایت را نگفتم و به خاطرِ رحمتِ تو کاری نکردم. اگر
تو یارای من نبودی، من در ظلمات غرق می‌شدم و دیگر کسی نبود که
یاری‌ام کند.

خدایا! بر من رحم کن و مرا یاری ده و پاکم گردان، همان گونه که
پاک آفریدی‌ام.



تولدت را جشن می‌گیرم

..... ی عدالت خواه!

ای شقایق زیبا و دوست داشتنی! ای تصویری از بهشت! ای نور ازلی و ای هدایت کننده! تا آنجایی که به یاد دارم، هر سال تولدت را نه تنها من، بلکه همه مسلمانان جشن می‌گیرند. آن قدر به خیابان‌ها جلا می‌بخشند، آن قدر از به دنیا آمدن تو خوشحال می‌شوند که غم وجودشان را در آن شب، شب پانزده شعبان فراموش می‌کنند. آن قدر شهر را چراغانی می‌کنند، که گویا روز با شب در هم آمیخته می‌شود. همه بین هم شربت و شیرینی پخش می‌نمایند و در مسجدها مولودی برقرار می‌کنند و از شوق آمدن اشک می‌ریزند! زمین به خود می‌بالد

که تو قدم بر آن می‌گذاری!

چشمه‌ها خبر آمدنت را به همه باغستان‌ها می‌برند و آبشارها
 نغمه‌سراییی می‌کنند و بلبلان به مبارکی چنین شبی آواز عشق
 سر می‌دهند و درختان به رقص و سرور می‌پردازند. آسمان در
 چنین شبی تمام ستاره‌های خویش را بیش از پیش نورافشان می‌کند
 و مهتاب به زیبایی خویش می‌نازد؛ چون تو در زیر نور او پا به
 عرصه‌ی جهان نهاده‌ای! کعبه بار دیگر جلوه می‌گیرد؛ چون ابراهیم
 دیگری متولد می‌شود! فرشته‌ها به یمن آمدنت در عرش شکرانه به
 جامی آورند که، زیبا کودکی متولد می‌شود و سراسر جهان را پر از
 عدل می‌سازد!

چشمان نرجس خاتون به هنگام رؤیت سیمای تو، به میزبانی اشک
 می‌رود و پدیرت، امام حسن عسگری علیه السلام به محض تولدت به درگاه حق
 سجده می‌کند و مادر از شوق و خوشحالی، دست بر موهایت می‌کشد
 و فرشته‌ها با حیرت به تماشای رخسار تو می‌نشینند.

تو آمدی و زمین جان دیگری گرفت و گنجشکان نوای دیگری زمزمه
 کردند. شب قصد تمام شدن نداشت، اما خورشید منتظر بود تا تو را ببیند
 و تو اولین روزت را آغاز کنی. فرشته‌ها تو را به عرش بردند و یکدیگر را با
 بوی عشق تو عطرآگین ساختند. مادر با نگرانی چشم به گهواره‌ات دوخته
 بود و به آرامی آن را تکان می‌داد و پدر، پریشان از نیامدنت! وقتی اندوه
 آنان را حس کردی، با گریه‌ات خواستار آغوش گرم مادر شدی و برگشتی
 و شادی را بر چهره‌ی آنان پاشیدی!

مهدی جان!

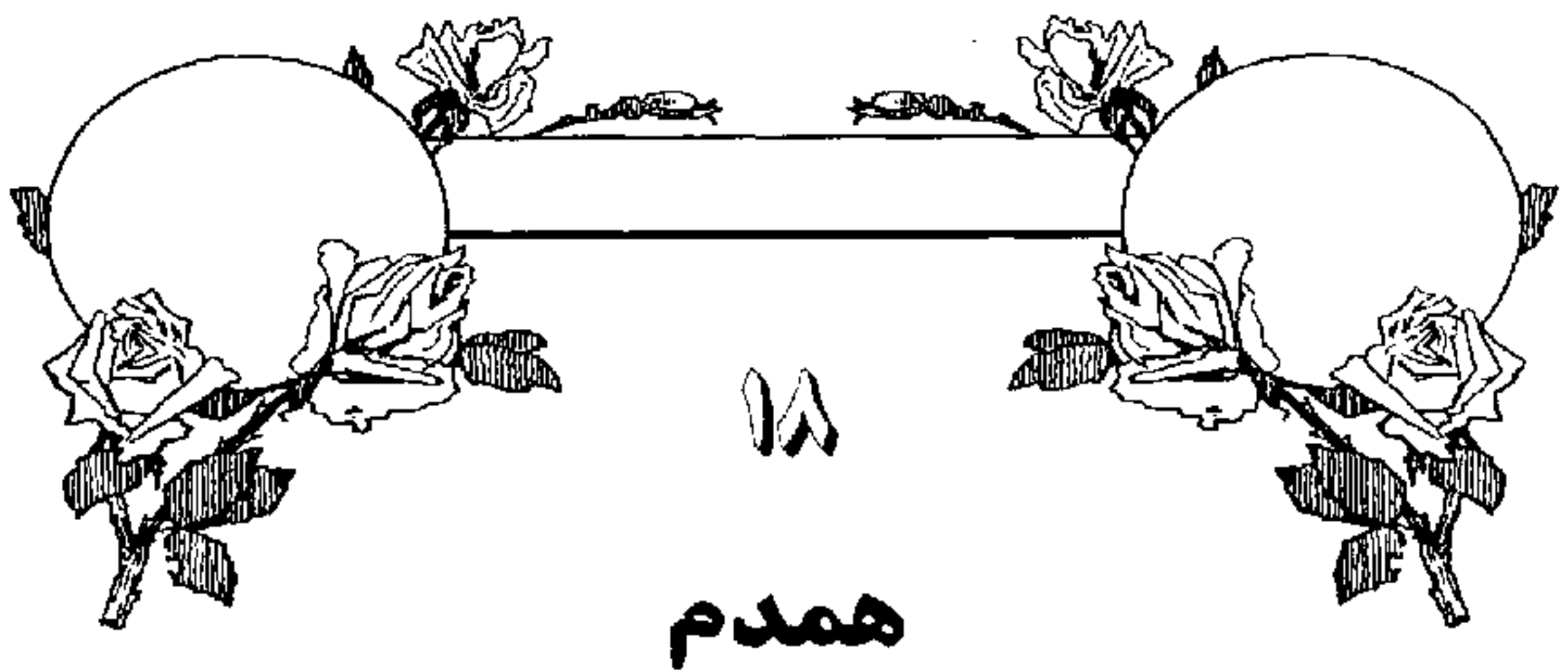
تولد تو هدیه‌ی خوبی به عالمیان بود که خداوند عزوجل به ما عطا کرد و ما را به زندگی امیدوار نمود. آمدن تو قفس را شکست و پرنده‌ی عدالت را آزاد ساخت. آمدن تو اشک را از گونه‌ی نیازمندان پاک کرد و قلب‌های شکسته را التیام بخشید. آمدن تو به جهانیان هشدار داد که گرد و غبار گناه را از خود بزدایند تا به بهشت برین دعوت شوید؛ آن هم دعوتی ابدی! آمدن تو از اندوه شیعیان کاست؛ چرا که با ظهورت، انتقام خون حسین علیه السلام را خواهی گرفت و به آنان باور دادی که کسی هست تا منجی بشر شود.

مهدی جان!

تولدت را جشن می‌گیرم و به مبارکی چنین شبی، نماز شکر به درگاه ایزد منان به جا می‌آورم و به او می‌گویم: یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ! تو آن قدر بخشنده‌ای که به ما روسیاهان توجه داری و به ما هدیه‌ی دادی که ابدی می‌ماند. شکر و سپاس مخصوص توست؛ تویی که فقط به خوبی می‌اندیشی.

مهدی جان!

اندوه‌گینم از اینکه روز تولدت تو را نمی‌بینم تا با عشق هدیه‌ی تقدیمت کنم. حال که نمی‌بینمت، شوق درونی‌ام را بین همگان پخش می‌کنم تا جویای لبخند تو باشم.



تو ... و آن گنجینه‌ی اسراری که همه چیز را در خود جا دادی! تو آن گنج بی‌پایانی که اگر کسی پیدایت کند، به غیر از خدا از همه چیز بی‌نیاز می‌شود! تو آن معدن اسراری که اگر لب بگشایی، همه را به وجد می‌آوری و آن وقت است که عالمیان می‌فهمند که خدا چه قدر بخشنده است! تو آن کعبه‌یی هستی که هزاران عاشق به طوافت رهسپارند! تو اقیانوس بی‌کرانی هستی که هیچ‌گاه فانوست خاموش نمی‌گردد! تو ساحل نجات دردمندان خسته‌دل هستی! تو دشتی از گل‌های زیبایی که بوته‌ی هرزی پای ورود به آن را ندارد! تو خورشید عالم افروزی که خورشید آسمان را نور می‌بخشی! تو حامل القاب الهی‌یی چون: **مهدی**،

محمد، عارف، عرفان، صاحب الزمان، بقیة الله، حُجَّة الله و... هستی!
 من چه گونه تو را وصف کنم که اگر دریاها مرکب گردند، باز هم جوهر کم
 می آید؟ کاش می دانستم چه موقع ظهور می کنی! اما انگار جز خدا کسی از
 تقویم زندگی آگاه نیست. من مرغ آسمان دل را در احساس پروراندم، تا
 پریدن در هوای عاشقی را بیاموزد. خانه ی وجود من، خاموش و آسمان
 هستی ام ابری ست! اگر خورشید وجود من نباشی، در زیر باران می میرم،
 طوری که هیچ کس از مدفونم آگاه نمی گردد!

مهدی جان!

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَحُلْ مِنَّا بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ مَا نَزَحَ عَنَّا بِنَفْسِي أَنْتَ
 أُمْنِيَّةٌ شَائِقٍ يَتَمَنَّى مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحَنَّا بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزُّ لَأَيْسَامِي
 بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثَلٍ مَجْدٍ لَا يُجَارِي بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ تِلَادٍ نَعَمٍ لَا تَضَاهِي بِنَفْسِي أَنْتَ
 مِنْ نَصِيفٍ شَرَفٍ لَا يُسَاوِي وَ إِلَى مَتَى أَخَارُ فَيْكَ يَا مَوْلَايَ.

جانم به فدایت!

ای پنهانی که از ما دور نیستی. فدایت کردم! که دور از دیده های، ولی
 از ما بیرون نیستی. به فدایت! تو آرزوی منی، آرزوی مشتاقی که
 می خواهد از مؤمنان و زن های با ایمان باشد و با یاد تو ناله کند. فدای
 عزتت کردم که برابری برای آن نیست!

فدای مجدت کردم که نظیری برای آن نیست! فدایت شوم به خاطر
 زایش نعمت های بی حساب!

مولایم!

تا چه وقت در تو سرگردان باشم؟

مهدی جان!

أَتَى تَرَانَا وَ نَزَايِكَ وَ قَدْ نَشَرْتَ لِيَوَاءِ النَّصْرِ تُرَى أَتَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَ أَنْتَ تَأْمُ
الْمَلَأُو قَدْ مَلَأَتِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَدَقَّتْ أَعْدَانِكَ هَوَانًا وَ عِقَابًا وَ أَبْرَتِ الْعُقَاتَةَ وَ جَحْدَةَ
الْحَقِّ وَ قَطَعَتْ دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَ اجْتَنَّتْ أَصُولَ الظَّالِمِينَ وَ نَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ.

چه موقع تو ما را می بینی و ما هم تو را؟ و به حقیقت، پرچم نصر
افروخته می شود؟ آیا می شود که ما گرداگردت باشیم و تو بر مردم امامت
کنی و زمین را از عدالت پر کنی و به دشمنانت خواری و عقوبت بپشانی و
سرکشان و منکران حق را ریشه کن سازی و دنباله‌ی متکبران را قطع کنی
و ستمگران را نابود نمایی و ما بگوییم: شکر و سپاس مخصوص خدای
بزرگ است!؟

آقای من، امام زمان!

آرزو دارم به تمام خواسته‌هایم برسیم که مهمترین آنها، ظهور توست که
کلید همه دردها و برآورده شدن همه حاجت‌ها است!

مهدی جان! یوسف زهرا!

از تو می‌خواهم که از پرونده‌ی اعمالم، که هفته‌ی دو بار به دست
می‌رسد، راضی باشی و بر آن قلم عفو بکشی!

آقای من!

از تو می‌خواهم در نیمه‌های شب که مشغول مناجات پروردگار هستی،
برای ما هم دعا کنی تا از همه عالم بی‌نیاز گردیم!

مهدی جان!

التماست می‌کنم که به حقارت وجود من نگاه نکنی فقط به خاطر

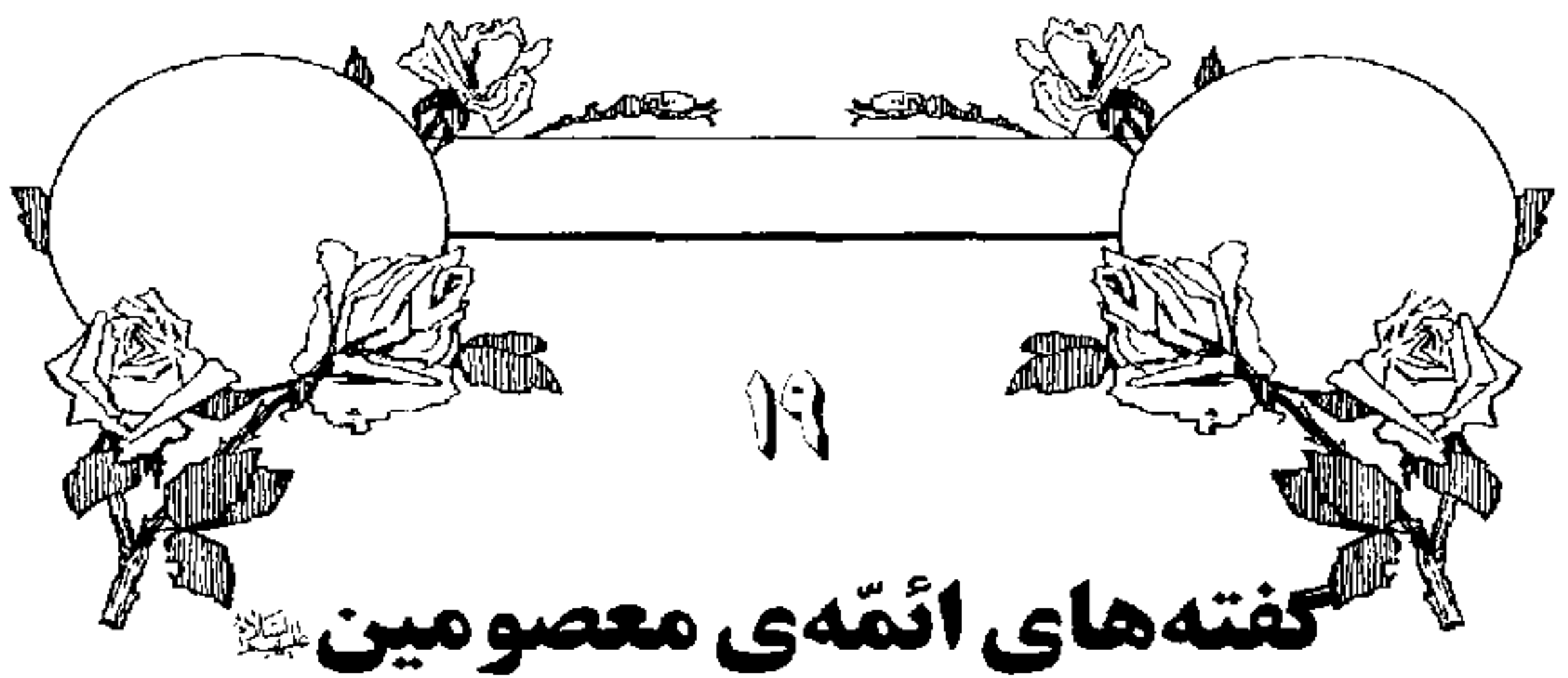
مهربانی و عظمت پیش خدا، به من نگاه و امید دیدار دهی!
مهدی جان!

اگر روزی آمدی که دستم از دنیا کوتاه بود، بدان که چشم به راهت بودم
تا ببینمت و ظهورت را جشن بگیرم؛ اما افسوس...! ولی مولایم! هنوز
خاکم به انتظارِ توست.

مولایم!

تو را قسم به یزدان پاک! به آن که دوست داری، به هنگام ظهورت،
چشمان منتظرم را از غبار خاک برهان و چشم انتظار را ببند و مژدهی
وصال بده.

به امید آن روز، یا بن الحسن!
التماس دعا



ب ... ه هنگام ظهور، صیحه‌یی در آسمان بلند می‌شود که می‌گوید:
 جَاءَ الْحَقُّ وَ ذَهَقَ الْبَاطِلُ: «حق آمد و باطل رفت.» که تمامی مردم جهان آن را
 به زبان خود می‌شنوند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «کسی را که دوست دارید، از او زیاد یاد کنید.»
 حضرت مهدی (عج) می‌فرماید: «ملعون است، ملعون است کسی که
 نماز صبحش را به تأخیر بیندازد، تا زمانی که ستارگان محو شوند.»
 امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر بنده‌یی که آب بخورد و امام
 حسین علیه السلام و اهل بیت او را یاد کند و لعنت فرستد بر قاتلان آن حضرت،
 حق تعالی صد هزار حسنه برای او می‌نویسد و هزار گناه او را پاک می‌نماید

و صد هزار درجه برای او قرار می دهد و چنان است که گویی صد هزار بنده آزاد کرده است.»

از حضرت مهدی (عج) روایت شده است: «هیچ چیز مثل نماز، بینی شیطان را به خاک نمی مالد، پس نماز بگذار و بینی شیطان را به خاک بمال!»

رسول اکرم ﷺ نقل است: «خداوند عالمان می فرماید: من شرم می کنم از دستی که برای دعا به سوی من بلند شود و در آن انگشت فیروزه باشد و من او را ناامید برگردانم.»

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «محبوب ترین کارها نزد خداوند متعال، دعا کردن است.»

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «پیروزی، با صبر و بردباری؛ و گشایش و راحتی، با اندوه و سختی همراه است.»

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که: «آبرو و شرف انسانی خود را به واسطه‌ی ادب، و دین خود را با علم محافظت کنید.»

امام صادق علیه السلام می فرماید: «آن کسی که زبانش صادق باشد، عملش نیز پاکیزه می شود و هر که نیتش خوب باشد، روزی اش زیاد می گردد.»

همچنین از امام صادق علیه السلام نقل است که: «از اینکه به یکدیگر حسادت ورزید، دوری کنید؛ زیرا ریشه‌ی کفر حسادت است.»

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «بدانید بدترین امت من کسانی هستند که دیگران از ترس آزارشان به آنان احترام می کنند.»

امام باقر علیه السلام می فرماید: «گذشت کن از آن کسی که بر تو ستم می کند.

فصل نوزدهم: گفته‌های ائمه‌ی معصومین (ع)..... ۱۰۷

بپیوند به کسی که از تو بریده می‌شود و بردبار باش در مقابل کسی که با تو به نادانی برخورد می‌کند.»

امام رضا علیه السلام فرموده است: «نیکی به پدر و مادر واجب است؛ اگر چه مشرک باشند. اما در امر معصیت نباید از آنان پیروی کرد.»

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «حرمت مؤمن نزد خداوند از حرمت کعبه بالاتر است.»

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل است: «محبوب‌ترین شما نزد من در روز قیامت کسی است که اخلاقش نیکوتر و تواضعش بیشتر باشد و دورترین شما از من در قیامت، متکبرانند.»

حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «پدرم به من فرمود: فاطمه! هر کس به تو صلوات بفرستد، خدا او را می‌آمزد و در هر جایی از بهشت که باشم، او را به من ملحق می‌کند.»

حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «هر کس عبادت خالص خود را به سوی خدا بفرستد، خدا به او بهترین مصلحت را فرو می‌فرستد.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، مانند کسی است که در دوره‌ی جاهلیت مرده است.»

امام صادق علیه السلام فرموده است: «هر که انتظار امر ما را بکشد، مانند کسی است که در راه خدا به خون خود غلتیده است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «بالاترین اعمال امت من، انتظار فرج است.»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که منتظر امام زمان (عج) باشد، مانند

کسی است که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.»

امام زمان (عج) می فرماید: «هر یک از شما باید به چیزی که منجر به دوستی ما می گردد، عمل کنید و از آنچه موجب ناخوشنودی و خشم ما می شود، بپرهیزید.»

امام رضا علیه السلام فرمود: «زمانی عفو و بخشش ارزش دارد که همراه با سرزنش و ملامت نباشد.»

امام زمان (عج) می فرماید: «برای فرج بسیار دعا کنید که به راستی، گشایش خود شما در آن است.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که زمانی را برای ظهور حضرت مهدی (عج) تعیین نماید، دروغ گفته است.»

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «برای قائم ما غیبتی خواهد بود که خدا به سبب آن، مؤمنین و افراد با ایمان را می آزماید و کفرپیشگان را نابود می کند. این غیبت یکی از اسرار الهی و رموز ربّانی است که سبب و حکمت آن از نظر بندگان پوشیده است. بنابراین، از تردید و دودلی در آن بپرهیزید که همانا شک در کار خدا، نوعی گمراهی و کفرورزی است.»

حضرت مهدی (عج) می فرماید: «اما چه گونه بهره‌وری از من در دوران غیبت، مانند بهره‌وری از آفتاب است، حال آنکه پنهان از دیده‌هایم؟ بدانید همانا من در زمان غیبت مایه‌ی امان مردم از خشم خداوندم.»

اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرِيهِ قَرِيباً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!

فصل نوزدهم: گفته‌های ائمه‌ی معصومین (ع)..... ۱۰۹

«بار خدایا! برطرف کن این غمِ مصیبت را از این امت با حضورش و زود گردان برای من ظهورش را. دیگران آن را دور می‌بینند و ما آن را نزدیک می‌بینیم. به حق رحمت ای مهربان‌ترین مهربانان!»

سؤالات مسابقه

۱. امام زمان (عج) با چه کسانی رفت و آمد دارد؟
۲. چه کارهایی انسان را به امام (عج) نزدیک می‌کند؟
۳. دعای غریق چیست؟
۴. امام (عج) چه روزهایی به مسجد جمکران می‌روند؟
۵. گفته می‌شود امام (عج) در کجا خانه دارد؟
۶. آیا باید برای غریبی امام زمان (عج) بیش از غربت امام حسین (ع) گریست؟
۷. این جمله از کیست؟ «اگر کسی شخصی را دوست بدارد باید رفتارش را همانند او سازد.»
۸. بعد از هر نماز واجب، خواندن دعای عهد چه برکتی دارد؟
۹. امام محمدتقی (ع) برای درک حضرت مهدی (عج) خواندن چه سوره‌هایی را توصیه می‌کنند؟
۱۰. خواندن دعای قرخ چه برکاتی دارد؟
۱۱. نماز امام زمان (عج) چه گونه خوانده می‌شود؟
۱۲. امام رضا (ع) فرموده‌اند در چه حالت حوایج حاجتمندان را برآورده می‌سازند؟
۱۳. چند اسم از اسمای حضرت مهدی (عج) را بنویسید؟
۱۴. حضرت (عج) در مورد ترک کنندگان نماز چه تعبیری دارند؟
۱۵. به تعبیر امام (عج) چه چیز بینی شیطان را به خاک می‌مالد؟
۱۶. به تعبیر پیامبر (ص) اگر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد، چه وضعی دارد؟
۱۷. به تعبیر پیامبر (ص) بالاترین اعمال چیست؟
۱۸. به تعبیر امام باقر (ع) آیا می‌توان زمان ظهور را مشخص کرد؟
۱۹. چند جمله‌ی برتر این کتاب را (از نظر ادبی) بنویسید؟
۲۰. چند جمله از خودتان به عنوان پیامی به حضرت بقیةالله (عج) بنویسید؟

● به ۲۰ مورد از بهترین پاسخ‌ها به قید قرعه جوایز ارزنده‌ی تقدیم می‌گردد.

نشانی: قم، خیابان سمیه، پلاک ۱۰؛ نشر فراگفت.

۰۹۱۲۳۵۱۹۲۴۵ و ۰۲۵۱-۷۷۳۶۹۷۰

عنوان	موضوع	نویسنده	قیمت
فرهنگ آسمانگر (اسماءالله)	اسماءالله	حسینعلی محمدی	۵۵۰۰۰ ریال
نهج البلاغه	دین	امام علی(ع)	۲۴۰۰۰ ریال
هزار گلخانه آواز	موسیقی	استاد محمدرضا شجریان	۵۵۰۰۰ ریال
منطق هنر	فلسفه هنر	کاظم عابدینی مطلق	۶۵۰۰ ریال
فالنامه چهار رنگ	فال	حافظ همراه با استخاره	۶۰۰۰ ریال
معجزات شفابخش	روان شناسی	جان گری	۱۷۵۰۰ ریال
شفابخشی با نیروی فراحسی	روان شناسی	فرهاد سبزعلیان	۱۷۵۰۰ ریال
یوگادرمانی	ورزش	فیلیپ دمربک	۷۵۰۰ ریال
هیپنوتیزم درمانی	روان شناسی	مهدی مطلق	۷۵۰۰ ریال
ستیزه خویی و خشونت	روان شناسی	آنتونی استور	۹۰۰۰ ریال
ازدواج و آداب زناشویی	عمومی	علامه مجلسی	۷۵۰۰ ریال
... بهشت خانواده	روان شناسی	غلامحسین فرحی	۸۰۰۰ ریال
عشق زودرس	رمان	غلامحسین فرحی	۹۵۰۰ ریال
چشمان وحشی	رمان	راضیه بلوچ اکبری	۱۵۰۰۰ ریال
هری پاتر و جام آتش	داستان	جی.کی. رولینگ	۲۹۰۰۰ ریال
همه چیز عوض می شه	نمایش	شل سیلور استاین	۶۵۰۰ ریال
مبانی عروض فارسی	ادبیات	دکتر علیرضا فولادی	۸۰۵۰ ریال
استخاره	دین		۱۹۵۰۰ ریال
معجم اعراب الفاظ قرآن	قرآن	سید طنطاوی	۱۸۵۰۰ ریال
هشتمین امام(ع)	دین	حمید قلندری	۱۲۰۰۰ ریال
آخرین امام(ع)	دین	حمید قلندری	۱۲۰۰۰ ریال
درمان های بهشتی	دین	خاتون آبادی	۱۴۵۰۰ ریال
ارتباط با خدا	دین		۵۰۰۰ ریال

و...

جهت تهیهی کتاب های فوق (نشر و پخش فراگفت):

۰۹۱۲۳۵۱۹۲۴۵ و ۰۲۵۱-۷۷۳۶۹۷۰